



KODAR

نهادهی اجتماعی برای نهادهی سیاسی

جامعه‌ی دموکراتیک و آزادیخواه کوردستان

FREE AND DEMOCRATIC SOCIETY OF EASTERN KURDISTAN

JAN 2020

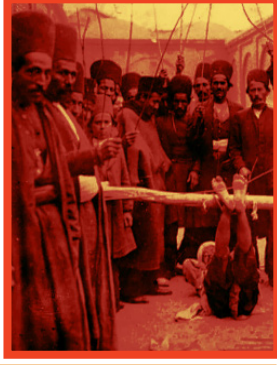
سال چهارم شماره‌ی ۱۰۳

۹۳

آموزش

هویت‌زدایی در نظام آموزشی دولتی / آموزش شه‌سنگ‌بناکا اجتماعی شدن

آزاداندیشی با نظام آموزشی پوهی



FREE AND DEMOCRATIC SOCIETY OF EASTERN KURDISTAN

کۆداری ئازاد و دیموکراتیک

سال چواره‌شماره ٥٥١

دیماسا، کۆنکورد، سێبۆ، ئۆبۆ، هه‌ست

آژار چاپ شده ده‌ره‌ها نه‌مه‌ی مەڵک دیموکراتیک ئێک دێ، گه‌دا گه‌دا نه‌نه‌کان آن است.

تێر بره‌هه‌تی انتخاب و وێزله‌ی آژار را باری خۆره‌ش مه‌خووه‌ی نه‌هه‌.

منه‌نجر آژار، نظرات و انتقادات شه‌با هه‌ستیم.

KODAR

کمیته‌ی رسانه‌ی کۆداری

www.kodar.info

شه‌ید سه‌یروان آر یو بیلایخ، سه‌ر هه‌لدا ئێ چیا به‌زا گه‌م مانی

KODAR
KOMELGAY DÊMOKRATİK U AZADÎ ROJHELATÎ KURDISTAN

NETEWEY DÊMOKRATÎK

آموزش یکی از پدیده‌های اجتماعی است و هر انسانی حق دارد مطابق نیازهای فردی و اجتماعی از آموزش مناسب بهره‌مند گردد. هدف از آموزش، پرورش نسل‌های آینده و خدمت در راستای جامعه است. هر جامعه‌ای برای تربیت انسان‌های مبتکر، جستجوگر و پرسشگر نیازمند آموزش است. بنابراین نظام آموزشی هر کشوری می‌تواند بر میزان بازدهی آموزشی آن تأثیر فراوانی داشته باشد. آموزش صحیح و مطابق با نیازهای جامعه می‌تواند سرمایه‌های انسانی خلاق را پرورش دهد که نیازهای توسعه و تولید را در آن جامعه تامین نماید. بنابراین سیستم آموزشی باید دارای ویژگی‌هایی باشد که متکی بر تولید اندیشه‌های نو و اجتماعی کردن انسان‌ها باشد. بر این اساس سیستم آموزشی می‌بایست از انحصار دولت‌ها خارج و به سوی مشارکت مردم، سازمان‌ها و نهادهای محلی و بومی سوق داده شود. این رویکرد موجب معنامند شدن زندگی و بروز و شکوفایی استعدادها و توانایی‌های آنان خواهد شد. از سوی دیگر روابط اجتماعی تقویت شده و کنش‌های همکاری‌جویانه نیز افزایش می‌یابد.

به‌طور کلی می‌توان گفت یک سیستم آموزشی دموکراتیک جامعه را به سوی دموکراتیزاسیون سوق می‌دهد. سیستم آموزشی ایران کاملاً متمرکز و در انحصار دولت قرار دارد، همگونی‌سازی کودکان مهاجر و تنوعات هویتی و قومی در سطحی وسیع صورت می‌گیرد. سیستمی با رویکردهای ایدئولوژیک و مذهبی، نظام آموزشی آن نیز یکی از بسته‌ترین نظام‌های آموزشی دنیا محسوب می‌گردد. در مقابل در یک سیستم آموزشی غیرمتمرکز مهارت‌ها و فرصت‌ها برای مشارکت تمامی اقشار فراهم می‌گردد. مدرسه و نهادهای آموزشی وظیفه انتقال ارزش‌های انسانی نظیر احترام به اعتقادات دیگران، احترام به حقیقت، عدالت و شان انسانی دارد



سخن رهبری

آموزش، سنگ بنای اجتماعی شدن

آموزش در نظام‌های جامعه‌محور و غیردولتی
میثرائیسم
هرمس
زرتشت
مانی
اخوان‌الصفا
بودیسم
تاوئیسم
مدارس دینی
آناشیت‌ها
مدل مونتسوری

هویت‌زدایی در نظام آموزشی دولتی

مدارس رسمی دولت
نگاهی به نظام آموزش و پرورش ایران معاصر
دارالفنون
جیلگه‌علمین
بسیج‌دانش‌آموزی
مدرك‌گرایی و رابطه آن با قدرت
مدیریت‌مدارس

آزاداندیشی با نظام آموزشی بومی



مسئله

آموزش

در جامعه

می‌توان آموزش را به‌عنوان تلاش جامعه جهت یاد دادن تجارب خویش به‌شکل معلومات نظری و عملی، به اعضا و به‌ویژه جوانانش، تعریف نمود. اجتماعی شدن کودکان، از طریق فعالیت آموزشی جامعه تحقق می‌یابد. آموزش کودکان مهم‌ترین وظیفه‌ی جامعه است و نه وظیفه‌ی قدرت و دولت. زیرا کودکان و جوانان از آن جامعه می‌باشند. پرورش کودکان و جوانان مطابق سنت‌های خود و ویژگی‌های طبیعت اجتماعی‌اش و نیز بازگرداندن آن‌ها به ماهیت خویشتن، هم به‌عنوان حق و هم وظیفه موضوعی حیاتی بوده و مسئله‌ی تداوم موجودیت خویش است. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند حق هستی خود و جهت این امر وظیفه‌ی آموزش جوانانش را با نیرویی دیگر تقسیم کند یا به نیروی دیگری محول نماید. اگر نیروی مذکور حتی دولت و دستگاه‌های گوناگون قدرت باشد نیز، اجازه ندارد این حق وظیفه را به آنان محول نماید. در غیر این‌صورت، تسلیم‌شدگی در برابر انحصارات حاکم محسوب خواهد شد.

قداست حق آموزش، از هستی نشات می‌گیرد. هیچ نیرویی و در راس آن پدر و مادر، نه می‌تواند به اندازه‌ی جامعه با کودکان و جوانانش قرین گردد و نه به اندازه‌ی جامعه ضرورت قرابت را احساس نماید. یکی از بزرگترین جامعه‌سبزی‌های تمدن‌ها در طول تاریخ، اقدام آن‌ها به محروم‌سازی جامعه از کودکان و جوانان است. نظام تمدن دولتی این اقدامش را از دو راه تحقق می‌بخشد؛ یا با نابودی بزرگان، کودکان و جوانان را به بردگی می‌کشاند؛ یا جهت استفاده از آن‌ها در لایه‌ی قدرت، آنان را به‌اصطلاح با هدف آموزش (از جامعه) می‌ستاند.

و این‌گونه بقای جامعه را تضمین می‌کند. چنین سیستم آموزشی در پرورش سرمایه‌های انسانی نقشی تعیین کننده در بساخت جامعه دموکراتیک خواهد داشت. در دنیای امروز آموزش نقش مهمی در برقراری صلح و دموکراسی دارد. متأسفانه در نظام آموزشی ایران چنین ارزش‌هایی تعلیم داده نمی‌شود و با شستشوی مغزها و اشاعه‌ی تفرقه‌افکنی، بر چالش میان خلق‌ها می‌افزاید. از سوی دیگر تحمیل فراگیری زبان فارسی و نادیده گرفتن حق تعلیم به زبان مادری بخشی از سیاست‌های تبعیض آمیز رژیم در قبال خلق‌ها است. چنین رویکردی تبعات ناگوار و ضربه‌های روحی و روانی عمیقی بر کودکان می‌گذارد. سلب چنین حقی از تنوعات قومی و هویتی موجب ناکارآمدی سیستم آموزشی در این مناطق گشته است. بنابراین با توجه به نقش آموزش در دموکراتیزاسیون جامعه، این مهم هنگامی قابل تحقق خواهد گردید که آموزش از انحصار دولت و حکومت خارج گشته و در اختیار نهاد و سازمان‌های بومی قرار گیرد.

یکی از مشکلات دیگر سیستم آموزشی ایران که حاصل سیاست‌های نادرست و تبعیض آمیز و عدم توسعه ساختارهای آموزشی یکسان در سراسر ایران است، تعداد کسانی که تا سن پانزده سالگی از آموزش محروم می‌گردند حدود ۲.۵ میلیون نفر است و حدود دو میلیون نفر نیز توانایی رسیدن به دوره پایانی دوره متوسطه را ندارند. فقر و نبود امکانات آموزشی در مناطق روستایی و دورافتاده یکی از مهم‌ترین دلایل این موضوع است. بازماندن از تحصیل، بیشتر شامل مناطق محروم و حاشیه‌نشین است. استان‌های مرزی در جنوب، غرب و شرق از مناطق آموزشی محروم محسوب می‌شوند و در این مناطق ترک تحصیل در سال‌های ابتدایی بیشتر دیده می‌شود. علاوه بر این عدم آشنایی به زبان فارسی که زبان مسلط آموزشی در ایران است، کودکان بسیاری از این مناطق از شانس کمتری برای ادامه تحصیل برخوردارند. در این فابل به مقوله‌ی آموزش، اهمیت آن در جامعه، آموزش دولتی و پیامدهای آن و در انتها به سیستم آموزشی بومی خواهیم پرداخت.

که مقاومت در برابر آنان دشوار است.

بنابراین می‌توان به راحتی گفت که در طول تاریخ تمدن، جامعه بیشترین صدمه و زیان را از جنگی متحمل گردیده است که دولت و قدرت از طریق آموزش در برابرش برپا نموده‌اند. حق آموزش جوامع از جمله حقوقی است که تحقق آن دشوارتر از هر حق دیگری است. در برابر دولت-ملت و نیروهای غول‌آسای انحصارات هژمونیک، تحقق هستی جوامع از طریق آموزش وارد دشوارترین مقطع تاریخی خویش گشته است. دولت-ملت که هژمونی ایدئولوژیک خویش را برقرار نموده، با توسل به جنگی رسانه‌ای که از طریق آخرین انقلاب ارتباطات و شاید هم شدیدتر از آن و به گونه‌ای پنهانی، یک استعماری مجدد فرهنگی را با موفقیت برقرار می‌گرداند. مقاومت جامعه با توسل به مبارزه از طریق اخلاق و سیاست ذاتی‌اش که بنیادی‌ترین ابزارهای هستی در برابر این استیلای فرهنگی و استعمارگری‌اند، تنها راه آزادی و رهایی می‌باشد. جامعه‌ای که جوانانش را از دست داده یا برعکس جوانانی که جامعه‌شان را از کف داده‌اند، نه تنها شکست خورده محسوب می‌گردند بلکه این وضعیت بدان معناست که حق موجودیت خویش را از دست داده و بدان خیانت نموده‌اند. جز این، آنچه باقی می‌ماند فساد، واپاشی و نابودشدگی است. وظیفه‌ی بنیادین جامعه در برابر این امر، این است که نهادهای آموزشی خویش را به مثابه‌ی ابزارهای بنیادین هستی خود، ایجاد نماید. تفکیک محتوایی تفاسیر علمی، فلسفی، هنری و زبانی از ساختاربندی علم-قدرت، به معنی انجام دادن موفقیت‌آمیز انقلاب معنا(شناختی) است. در غیر این صورت، کارآمدسازی بافت‌های اخلاقی و سیاسی موجودیت اجتماعی ممکن نخواهد بود. بدین ترتیب همان‌گونه که مسئله‌ی آموزش، به لحاظ ماهوی نهاد (بافت)‌های اخلاق و سیاست جامعه را اجباری می‌گرداند، اساساً وظیفه‌ی اخلاق و سیاست نیز اقدام به آموزش اجتماعی است. جامعه‌ای که خویش را آموزش ندهد، همان‌گونه که امکان پیشبرد و پابرجا نگه داشتن نهاد اخلاق و سیاست ذاتی آن از میان برداشته می‌شود، هستی آن نیز پیوسته با خطر مواجه خواهد بود و از فاسدشدن و واپاشی نمی‌تواند برهد.

یکی از مهم‌ترین اهداف جنگ‌ها این است که با توسل به این دو طریق، کودکان، دختران و مردان جوان را به مثابه‌ی ارزشمندترین دارایی در درون خود ذوب نمایند و کانون گردآوری را تشکیل دهند. بنیان بروکراسی ابتدایی بدین‌گونه آغاز گشته و تاریخ تمدن نیز از یک لحاظ گرایش‌ی است در جهت هم تضعیف جامعه و هم تشکیل نیروی دستگاه‌های بروکراتیک با توسل به این روش: تشکیل جامعه در برابر جامعه؛ تشکیل جامعه‌ی قدرت‌مدار و دولتی در برابر جامعه‌ی طبیعی. در این تشکل، به کودکان و جوانانی که از جامعه راستین تجرد یافته‌اند زبان، تاریخ و فرهنگ کاملاً متفاوتی آموخته می‌شود. در این آموزش، هدف اساسی بیگانه نمودن آن‌ها از ماهیت خویش است. هم از حیث ایدئولوژیک و هم مادی، دولتی‌ترین هویت در اذهانشان جای داده می‌شود. زندگی عاری از قدرت برایشان ناممکن گردانیده می‌شود. دولت و قدرت، برای آنان به حالت تنها راه معتبر هستی درآورده می‌شود. این اقشار گردآوری شده هم خویش را دولت و قدرت محسوب می‌نمایند و هم بدین‌گونه در تضاد با جامعه‌ی طبیعی قرار داده می‌شوند. گاه جامعه‌ی دولتی را با طبیعت اجتماعی یکسان می‌انگارند. این امر، اشتباه و پرتناقض است. تاریخ تمدن بر روی این تناقض بنا شده است. در بنیان غصب آموزش توسط قدرت‌ها، همین واقعیت تاریخی نهفته است. وگرنه در مقابل جامعه، وظیفه‌ی آموزش هیچ اهمیتی برایشان ندارد. به اندازه‌ای که یک سرمایه‌دار کارگرنش را آموزش می‌دهد، قدرت نیز فرمانبرانش را با همان منطق و به منزله‌ی بنده-کارگران خویش آموزش می‌دهد. اعضایش از پایین‌ترین تا بالاترین درجات، اگرچه نام آن بروکراسی باشد نیز، به مثابه‌ی بنده و عبد پرورش داده می‌شوند.

به‌ویژه قدرت‌های دولت-ملت، انحصارشان را بر روی تمامی کودکان و جوانان جامعه، قبل از هر چیز با توسل به آموزش برقرار می‌سازند. شخصیت‌هایی که از رهگذر تاریخ هنر و ذهنیت دینی و فلسفی‌شان سرشته‌اند، دیگر فرزندان خانواده‌ی پیشین نیستند؛ بلکه کودکان و دارایی‌های خود قدرت‌مداران می‌باشند. از خودبیگانگی بزرگ، این‌گونه نهادینه می‌گردد. بورژوازی طبقه‌ای است که از نظر آموزشی، شدیدترین انحصار را بر روی کل جامعه برقرار نموده است. آموزش ابتدایی و راهنمایی را اجباری نموده؛ هنگامی که (لِزوم برخوردار از) مدرک دانشگاهی به کارجویان یادآوری می‌گردد نیز، بدان معناست که جوانان را به اجبار در قفس انداخته و در منگنه‌ی از خودبیگانگی و وابسته‌شدگی قرار داده‌اند. زور، نیروی مادی و آموزش به‌صورت اسلحه‌های مستعمره‌گردانی جامعه درآمده‌اند؛ اسلحه‌هایی

در جامعه طبیعی دانش و مهارت‌های زندگی و سازماندهی اجتماعی در اطراف زن - مادر یا به‌عبارت دیگر فرهنگ الهه - مادر شکل پذیرفته است. در این راستا در چارچوب تقسیم کار اجتماعی نقش‌هایی را که مردان در جامعه بر عهده می‌گرفتند، به‌صورت نقش مکملی برای فعالیت‌های آموزشی زن - مادر قلمداد می‌گردید. اهمیت الهه - مادر یا زن - مادر در آموزش جامعه، مربوط به سرشت و نقش وی در اجتماعی نمودن جامعه می‌باشد، که موجب ایجاد احساس، عاطفه، اندیشه، حرمت، فرهنگ کار، مشارکت، خودابزاری، حیات و حیات‌بخشی، تولید، ارزش‌دهی، فهم و تفهیم و پیشرفت آن‌ها گردیده است. زن - مادر در درون کلان به دلیل فرزندآوری، تغذیه، حفاظت و درمان فرزندان مجبور به کاوش بوده است. بنابراین نسبت به شناخت و کاربرد گونه‌های گیاهی، نگهداری و مراقبت از حیوانات و ساختن ابزارهای اولیه زندگی تجربیات زیادی کسب کرده است.

این توانایی‌ها سبب گشته تا زراعت، دامداری، استخراج معادن و ساختمان‌سازی با محوریت زن شکل بگیرد و وی را در محور زندگی و مقدس بنماید. پیشرفت‌هایی که در این زمینه‌ها از طریق زن - الهه در جامعه انسانی صورت گرفته، زمینه را جهت وقوع انقلاب‌های زراعی، ذهنیتی و یکجانشینی آماده نموده است. در واقع جامعه سعی نموده از طریق آموزش، اجتماعی شدن اعضای خود را بر اساس ارزش‌ها و قوانین فوق نهادینه کند. بر این مبنا از طریق آزمون‌های متفاوتی تحت عنوان «آزمون‌های بلوغ»، دختران و پسران را تشویق به یادگیری و نهادینه نمودن مهارت‌های مختلف می‌کردند. به‌گونه‌ای که اگر این دختران و پسران می‌توانستند در این آموزش‌ها و آزمون‌ها موفق باشند، حق عضویت و برعهده‌گرفتن مسئولیت‌های مختلف در جامعه را داشتند.

انسان در فرآیند تحول جامعه طبیعی بر این نقطه واقف بوده است که پیشرفت و توسعه جامعه، در گرو آموزش اعضای آن از راه انتقال تجارب مادی و معنوی می‌باشد. این آموزش‌ها هم در حکم آماده نمودن ذهنیت و ساختارهای جامعه جهت جهشی رو به جلو بوده است. بنابراین با ایجاد مراکز جهت بسط و توسعه اندیشه‌ها، سعی در ایجاد تحول اجتماعی نموده است، که این کار هم از طریق مادر - زن در معابد صورت می‌گرفته است. در «جامعه طبیعی» هدف از آموزش و پرورش آماده کردن نسل جدید بود، بر اساس نیازهای جامعه، به‌عبارت دیگر جوامع اولیه نیروهای جوان خود را جهت برعهده گرفتن مسئولیت‌های نوین اجتماعی در زمینه حفظ جامعه و کلان در مقابل حوادث طبیعی و تهدیدهایی که از خارج نسبت به کلان صورت می‌گرفتند، تربیت و آماده می‌کردند.

در یک تعریف ساده، جامعه مجموعه‌ای از انسان‌ها است که از طریق آموزش، فرهنگ خود را از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌کنند. اکثر حیوانات در زمان کوتاهی بعد از تولد، قادرند خود را تغذیه نموده و بر روی دست و پای خود راه رفته و در برابر تهدیدات محیطی از خود حفاظت نمایند. اما برخلاف چنین ویژگی که در حیوانات وجود دارد، کودکان انسان در صورتی که به حال خود رها گشته و مورد مراقبت قرار نگیرند، در مدت زمان کوتاهی جان خود را از دست می‌دهند و قدرت تغذیه و حفاظت نمودن از خود را ندارند. می‌توان گفت بزرگ‌ترین عاملی که موجب تجمع انسان‌ها در کنار یکدیگر شده و اجتماعات انسانی را به وجود آورده، همین ضعف انسان در مراقبت از خود می‌باشد. از طرفی دیگر انسان دارای حافظه بوده و رفتارهایش را به صورت اکتسابی شکل و توسعه می‌دهد. همچنین شکل‌گیری زبان و توسعه فرهنگی جوامع از طریق آموزش و پرورش میسر و ارتقاء یافته است. با نگاهی به تاریخ کهن نیز می‌بینیم که جامعه‌ی طبیعی، سعی نموده از طریق آموزش و پرورش در حفظ و توسعه ارزش‌ها و دست‌آوردهایش کوشا باشد. جامعه در اصل خواسته است آزمون‌ها، تجربیات و جهان‌بینی خود را نسبت به زندگی یا شیوه‌های حفاظت از خود، تغذیه و غیره را به نسل بعد از خود انتقال نماید. در واقع آموزش نقش کلیدی در حفظ و تداوم جامعه داشته است.

سنگ بنای

اجتماعی شدن

ارسطو آماده نمودن کادری جهت فتح نمودن مشرق زمین بود. در «دوران سومر» سیستم حاکم نیز برای تسلط بر کل جامعه مکان‌های ضد اجتماعی تحت نام «مقاسطین» جهت آموزش زنان ایجاد نمود. مقاسطین در اصل نقش فاحشه‌خانه‌هایی را داشتند که در آنجا زنان را تبدیل به ضعیفه نموده و به بردگی کشاندن جامعه را مشروع کرده بودند. در حال حاضر اگر توجه داشته باشیم، تمامی دولت‌ها و در کل نظام سرمایه‌داری، آموزش و پرورش را در تسلط خود قرار داده و درصددند تحت عنوان روش‌های علمی و تجربی، نظام سلطه‌جویانه و تمامیت‌خواه خود را مشروع نمایند. آنان به‌خوبی می‌دانند، که بدون مشروعیت بخشی، نمی‌توانند عملکرد و رویکردهای رفتاری تعیین نمایند و به حیات خود تداوم بخشند. به‌عنوان مثال در دوران فئودالی، دولت‌ها جهت مشروعیت بخشیدن به تجاوزات و غارت‌های خود، متوسل به دین شده و از آن سوءاستفاده ابزاری نمودند، لشکرکشی و جنگ‌های بسیاری از حکام و پادشاهان که به نام جهاد، فتح و مبارزه با کفار روی داده‌اند، در این چارچوب قرار می‌گیرند.

آموزش در نظام‌های جامعه‌محور و غیردولتی

آیا جامعه طبیعی به طور کامل تسلیم تمدن دولت‌گرا گردید؟ اگر تسلیم نشده، چگونه توانسته خود را تداوم ببخشد و مکانیزم تداوم بخشیدن آن چگونه بوده است؟ سیستم‌های اقتدارگرا و قدرت‌مدار که همواره در تلاش برای استیلا و حکومت بر جامعه بوده‌اند، براین امر واقف بوده‌اند که بدون در دست گرفتن یا کنترل ذهنیت جامعه، قادر به دستیابی به اهداف خود نخواهند شد. بدون شک سازوکار و ابزار این مهم نیز به انحصار درآوردن و کنترل نظام و مراکز آموزش و پرورش است. طرف دیگر مسئله جامعه و نیروهای دموکراتیک موجود در آن است. نیروهای دموکراتیک و جامعه‌محور نیز در راستای مقاومت و تداوم بخشیدن به روند و حیات طبیعی خود، همواره سعی نموده‌اند، ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اخلاقی خود را حفظ نمایند. نیروهای دموکراتیک با ایجاد محافل و مراکز مختلف و سازمان‌دهی مختص به خود، از جامعه در مقابل حمله و تخریبات نظام دولتی و نیروهای قدرت‌مدار محافظت و صیانت نمودند. شکل‌گیری و مقاومت بسیاری از جنبش‌ها و مکاتب فکری فلسفی توسط اشخاص و نیروهای آزادی‌خواه در جامعه، نمود عدم تسلیمیت جامعه از یک‌طرف و عدم موفقیت کامل ذهنیت و ساختارهای اقتدار و دولت‌مدار است. این‌گونه جنبش‌ها به‌خصوص در دوران بحران و کائوس، نقش عمده‌ای را در زنده نگاه داشتن روح مقاومت‌گرای جامعه داشته‌اند و در راستای تغذیه نمودن جامعه با اندیشه و تفکرات مقاومت‌گرا تلاش

معابد علاوه بر آماده نمودن و آموزش نسل نوین جامعه، وظیفه‌ی حفظ و صیانت از دانش‌های لازم جهت زندگی اجتماعی را نیز برعهده داشتند. در این معابد، در رابطه با «اخلاق و زیبایی‌شناسی» بحث صورت می‌گرفت و معیارهای زندگی را تعیین می‌نمودند، همچنین راهکارهایی در رابطه با «معنادهی» به زندگی ارائه می‌شدند و زمینه برای ایجاد خلاقیت‌های فردی و اجتماعی فراهم می‌گردید؛ همچنین زنان، مردان و جوانانی که لازم بود پیشاهنگی جامعه را برعهده بگیرند، پرورش داده می‌شدند.

انسان در همان ابتدا که تجمعات خود را تحت عنوان جامعه شکل داده، جهت انتقال تجربیات خود به آیندگان سعی در آموزش نسل پس از خود نموده است. «انسان نخستین» به‌خوبی به این نکته واقف بوده که شرط تداوم جامعه، در آموزش نسل نوین و انتقال تجربیاتی است که حاصل سال‌ها اندوخته‌ی اجتماعی می‌باشند. در واقع به همان اندازه که جامعه طبیعی نسبت به اهمیت آموزش آگاه بوده است، نیروهای تحکم‌گرا و دولتی نیز نقش آموزش و پرورش را در آماده و پرورش کردن نیروهایی مطیع و وابسته را به‌خوبی درک نموده‌اند. تمامی نظام‌های فکری و ایدئولوژی‌ها، دارای ارزش‌ها و مبانی خاص خود می‌باشند. بنابراین تعاریفی که این ایدئولوژی‌های متفاوت نسبت به اخلاق، زیبایی‌شناسی، حقیقت، عشق و عاطفه ... ارائه می‌دهند، آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌نماید. براین اساس هر ایدئولوژی که بخواهد به موفقیت دست یابد، لازم است که آموزش کادر و نیروهای معتقد و وفادار خود را در اولویت برنامه‌ها و اهداف قرار دهد.

«تمدن دولت‌گرا» که بر مبنای تحکم، استثمار و استعمار شکل گرفته، قبل از هر چیزی درصدد تخریب و تحریف ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناسی جامعه‌ی طبیعی بود که حاصل فرهنگ «الهه - مادر» بودند. حقیقت، پاکی و اجتماعی شدن را از معنا تهی نموده و با تسخیر حوزه اجتماعی، سعی در برده نمودن زنان، جوانان و تمامی جامعه برآمد. در واقع با در دست گرفتن سازوکار آموزشی، درصدد بازتعریف ارزش‌های اجتماعی برآمده و جامعه را با سرشت و ماهیت وجودی خود بیگانه کردند. تمدن دولت‌گرا با تصاحب معابد، مراکز اصلی آموزش جامعه را در دست گرفته و درصدد پرورش نیروهای مورد نیاز برای نظام سلطه‌گرانه‌ی خود برآمد. آموزش‌هایی که در معابد، قصرها و ارتش‌ها برای زنان و جوانان ارائه می‌شد، در اصل نه براساس نیازهای جامعه؛ بلکه جهت آماده‌سازی کادرهای تابع نظام صورت می‌گرفت. برای نمونه «اسکندر مقدونی» که توسط استادانی چون «ارسطو» آموزش داده شد، در واقع هدف آموزشی

دهد؛ بلکه وی معتقد بود که «آغاز و پایان هر چیزی نور» است و «انسان جوهر گیتی یا کائنات» می‌باشد. به گفته وی «فضیلت، نور و روشنایی در ذات انسان وجود دارد، اما این صفات توسط غرایز و نفس ضایع گشته و موجب از خودبیگانگی انسان شده‌اند»، «هرمس» بر این باور بود که چنانچه انسان بتواند نیروهای درونی خود را کنترل نموده و آن‌ها را به حرکت وادارد، می‌تواند وحدت گردونی (کیهانی) را نیز بدست آورد. جهت رسیدن به این درجه لازم است که انسان خود را از «مادیات، غرایز و هوس» دور نگه دارد. در واقع آموزه‌های «هرمس» در رابطه و با محوریت کنترل غرایز و روان‌پالایی نفس شکل و تاکید داشت.

زرتشت

در دوره‌ای که زرتشت پدیدار شد ارزش‌های اخلاقی «جامعه‌ی طبیعی» که مبتنی بر «فرهنگ زراعت» بودند، توسط نیروهای قدرت‌مدار در حال افول بودند، لذا زنده نمودن این ارزش‌ها که ریشه در فرهنگ مادر - الهه داشتند را همچون رسالت خود تعیین کرد. زرتشت از آئین میترائیسم الهام گرفته بود، به گونه‌ای که گفته می‌شود، حتی زرتشت هم یکی از «مغان» میترائیستی می‌باشد و زندگی را بر اساس دیالکتیک «نیکی - بدی و روشنایی - تاریکی» تعریف نموده است. زرتشت معتقد بود که انسان می‌تواند با تاکید بر ارزش‌های اخلاقی جامعه طبیعی که مبتنی بر فرهنگ زراعت پایه‌گذاری شده است، بر ضد «تمدن دولت‌گرا» که هدفش به بردگی کشیدن جامعه و استثمار دست‌رنج انسان‌ها به سود طبقات حاکم می‌باشد، مبارزه نماید و به آزادی دست پیدا کند. به نظر وی فرهنگ زراعت و روستایی که بر اساس رنج و زحمت بنیاد نهاده شده و دربرگیرنده ارزش‌هایی چون همکاری، احترام به یکدیگر می‌باشد. چنین فرهنگی توانایی از میان برداشتن مشکلاتی چون بیکاری، منفعت‌پرستی، نابرابری، استثمار و استعمار را دارد. زرتشت معتقد بود «انسان با کار کردن بر روی زمین و در کل با بدست آوردن رزق و روزی خود بر اساس تلاش و زحمت، به جوهر واقعی خود و رشد تعالی خواهد رسید»؛ لذا احترام نهادن به طبیعت به عنوان منشا حیاتی انسان را جز اصول اساسی می‌دانست. به باور وی انسان بایستی در زندگی از لحاظ تفکر و رفتار خود را پاکیزه نگاه دارد. برای همین سه آموزه اصلی زرتشت بدین صورت می‌باشند: ۱- پندار نیک، ۲- گفتار نیک، ۳- کردار نیک. بنیان‌های زندگی در تفکر زرتشتی بر این اصول باید پایه‌ریزی شوند:

۱- جامعه باید از بیگانگی نسبت به خود و طبیعت اول رهایی یابد.

۲- باید عشق عمیقی نسب به گیاهان و حیوانات داشت.

۳- حیوانات نشخوارکننده را نباید قربانی کرد.

نموده‌اند. آن‌ها خواستار این بوده‌اند تا حقیقت گمشده‌ی جامعه اخلاقی و سیاسی خود را زنده نموده و هماهنگ با «روح زمان و مکان» آن را مجدداً بنیاد و بازتولید نمایند. برخی از نمونه‌های برجسته‌ی مقاومت نیروهای دموکراتیک و مدافع ارزش‌های جامعه به شکل زیر است:

میترائیسم

طبق شواهد تاریخی «میترائیسم» به ۶۰۰۰ هزار سال ق.م باز می‌گردد. خاستگاه آن کوه‌های «زاگرس» است. هرچند با گذشت زمان این آئین دچار تحریفات زیادی گشته؛ اما هنوز نمادهایی از این آئین را می‌توان در افکار، اعتقادات، فرهنگ و هنر و آموزه‌های کوردها مشاهده نمود. اعتقاد به وجود روح در اجسامی چون «سنگ» و «درخت» که هنوز در باورهای مردم زاگرس نشین وجود دارد و یا تمثال «شاماران» که نمادی از قدرت و دانایی می‌باشد و این همان نقشی است که جامعه در آئین میترا دارا بود. در این آئین عناصر چهارگانه (آب، آتش، خاک، باد) که تشکیل دهنده حیات می‌باشند، تقدس یافته‌اند. «میترا» معتقد به وجود دوگانگی‌هایی از قبیل تاریکی و روشنایی، خوبی و بدی، مرگ و زندگی بود. از نظر میترا هیچ‌کدام از این‌ها یکدیگر را نفی نمی‌نمایند، بلکه وجود یکی لازمه‌ی وجود دیگری است. از نظر وی اگر مرگ نباشد، زندگی معنی نخواهد داشت، در واقع تاریکی است که به روشنایی معنا می‌دهد. میترا بر آفرینش نظارت داشته و تعادل بین اجزا را نگه می‌دارد. بدین‌صورت جریان زندگی در جنگ میان «نیکی و بدی» مشخص می‌گردد. در حقیقت آموزه‌های میترا براساس «چگونگی ایجاد تعادل» بر ساخته شده است. بدون شک سرمنشا بسیاری از مشکلات بشر امروزی نیز برهم خوردن تعادل و یا نقص در آن است که موجب افراطی‌گری در بسیاری از حوزه‌های زیستی جامعه‌ی انسانی شده است. در میترائیسم آموزش ۷ مرحله دارد که عبارتند از: ۱- کلاغ، ۲- همسر، ۳- سرباز، ۴- شمشیر، ۵- پارسی، ۶- پیک خورشید، ۷- پیر، طی کنندگان این مسیر می‌توانند به روشنایی برسند و بر دانش زندگی و حکمت آسمانی دست یابند.

هرمس

یکی دیگر از کسانی که برای آموزش فراگیر جامعه اهمیت بسیاری قائل بود، «هرمس» می‌باشد که ۳۰۰۰ هزار سال قبل از میلاد ظهور کرده است. وی سعی در تعالی بخشیدن مجدد به انسان از لحاظ ذهنی، رفتاری و اخلاقی داشت. هرمس به بُعد معنادهی انسان توجه خاصی داشت، از نظر وی انسان موجودی نبود که تنها از طریق غریزه ادامه حیات

۴- فعالیت زراعی را باید مبنا گرفته و حیوانات را از بین نبرد.
 ۵- حفاظت و تمیز نگاه داشتن محیط زیست و طبیعت جزو وظایف هر انسان است و آب و آتش جزو عناصر پاک‌کننده هستند.
 زرتشت می‌گفت: «آزادی با کار و رنج بدست می‌آید». او خصوصاً زراعت را پر اهمیت می‌دانست. چون زرتشت معتقد بود که جهت نجات دادن انسان از «مَدَن دولت‌گرا» که انسان را به اسارت می‌کشد، فرد بایستی دارای «اراده آزاد» باشد، به همین دلیل درصدد بنیاد نهادن شخصیتی است که بتواند در میان «تاریکی و روشنایی»، روشنایی را انتخاب نماید و رسیدن به این هدف را در گرو «مبارزه گسترده با دروغ و جهالت» می‌دانست. زرتشت طرفدار «طراوت و شادابی» بود، بدین خاطر نیز تعالیم و آموزه‌های خویش را به صورت شعر و ترانه که «گات» گفته می‌شود، بیان می‌نمود. در آموزه‌های خود فعالیت جمعی، برابری اجتماعی، دموکراسی، برابری زن و مرد، عشق به کودکان، احترام به بزرگان و حمایت از ضعیفان را ترویج می‌داد. زرتشت برای کودکان آموزش ویژه‌ی را در نظر گرفته بود. که این آموزش در سنت «ناوجوت» به خوبی دیده می‌شود. «ناوجوت» آموزشی است که لازم بود دختران و پسرانی که بین سنین ۱۰ تا ۱۵ سالگی زندگی می‌کردند، این آموزش‌ها را فرا بگیرند، تا قابلیت و توان شرکت در حوزه‌های اجتماعی را داشته باشند.

بودیسم

همزمان با ظهور زرتشت در ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، در جنوب شرقی آسیا و در سرزمین هندوستان «بودا» پدیدار شد. وی جهت اصلاح جامعه طبقاتی هندوستان درصدد برآمد تا به آموزش جامعه بپردازد.

او زندگی را با چهار واقعیت بیان می‌نمود:

۱- دوکها (بخشی از هستی و زندگی پرمشقت است)

۲- سامودا (منشأ زحمات و درد و الم، خواست‌ها و آرزوهایند)

۳- نیرودها (در صورت کنار گذاشتن آرزوها مشقات پایان می‌یابند)

۴- ماگگا (راه زودن مشقات، دانش راستین، ذهنیت درست، گفتار و عهد درست با رفتار درست، شیوه‌ی زندگی، تلاش راستین، دقت راستین و هوشیاری راستین می‌باشد).
 «بودا» جهت گذار از درد و رنج، راهی هشت مرحله‌ای را به انسان‌ها پیشنهاد نموده است:

۱- به هیچ جانوری آزار نرسان.

۲- تا چیزی ندهی، چیزی طلب نکن.

۳- حواس خود را تربیت کن.

۴- با هدف روان‌پالایی (تزکیه) باید از ارتباط جنسی پرهیز کرد.

۵- نباید دروغ گفت.

۶- نباید هر جا هر سخنی را بر زبان آورد.

۷- باید از مسکرات پرهیز کرد.

۸- باید هدفی مقدس داشته باشی.

مانی

«مانی» در دوره‌ای پدیدار شد که میان امپراتوری روم که پرچمدار دین مسیحیت بود و امپراتور ساسانی که پیرو آیین زرتشت بود، سال‌ها جنگ و اختلاف وجود داشت و سرزمین‌های بین‌النهرین و کوردستان که «مانی» در آن منطقه می‌زیست، تبدیل به میدان جنگ شده بود. برای همین هم «مانی» درصدد پیدا نمودن راه‌حلی جهت پایان یافتن این اختلافات بود. در این راستا تعالیم وی جهت برقراری «نظامی اجتماعی» بود که در درون آن تمامی «تنوعات ملی و مذهبی» بتوانند در کنار یکدیگر بدون جنگ و خونریزی زندگی کنند.

اخوان الصفا

«اخوان‌الصفا» معتقد بودند که آموزش نقش مهمی در ایجاد جامعه‌ای دارد که بتواند در مقابل سیستم سلطه از خود دفاع نماید دارد. به همین دلیل می‌توان گفت «اخوان‌الصفا» از آن جمله اجتماعی بود که در زنده نگاه داشتن سنت دموکراتیک جامعه نقش اساسی داشتند. اخوان‌الصفا در اصل حرکتی روشنفکری و فلسفی بود که می‌خواست مدل «جامعه‌ی دموکراتیک» را ایجاد نماید و برای رسیدن به این هدف کادر پیشاهنگ نقش اصلی را نیز داشت. اخوان‌الصفا جهت آماده نمودن این کادرهای پیشاهنگ، برای آموزش

برای همین رونق مدارس در دوره‌های متفاوت بستگی به سلاطین وقت داشت. در این مدارس رشته‌هایی همچون الهیات، علوم العالمیه، علوم نقلی، علوم فنی و... تدریس می‌شدند. الهیات شامل: قرآن، تجوید و قرائت، تفسیر و اصول تفسیر، کلام و عقاید، حدیث و اصول حدیث، فقه و اصول فقه، فرائض

علوم ابزاری شامل: منطق، صرف و نحو، بلاغت، تاریخ، فلسفه، جغرافیا در این مدارس در مراحل اولیه دروسی چون فیزیک، نجوم، ریاضیات، طب و هنرهای اسلامی تدریس می‌گردید. دروس فوق در مراتب مختلف تدریس می‌شدند برای نمونه صرف و نحو، زراعت، حساب و هندسه جزء دروس پایه بودند.

فیلسوفان و دانشمندانی همچون فارابی، ابن سینا، رازی و سهروردی در این دوران می‌زیستند. بعضی از اساتید هم علوم را به گونه‌ای ویژه تقسیم کرده بودند. فارابی یکی از اشخاصی بود که علوم را به این ترتیب تقسیم‌بندی کرده بود: منطق، مکانیک، نجوم، هندسه، اپتیک، موزیک، فیزیک، متافیزیک، سیاست، کلام و فقه. در مدارس اسلامی آن دوره کلیه علوم تدریس می‌شدند، تا اینکه «امام محمد غزالی»، اجتهاد را ممنوع کرد و از قرن دوازدهم میلادی به بعد علوم فنی ممنوع گشته و دچار رکود گردیدند. تقسیم‌بندی غزالی از علوم بدین صورت بود:

علوم شرعی: علوم انسانی، قرآن، سنت و اجتماع، علوم فرعی، فقه و اخلاق

علوم پایه: مقدمه، صرف و نحو، خطاطی (کتابت)

علوم تعلیمی: تفسیر، تجوید و حدیث

علوم غیر شرعی: علوم مطلوب، طب، حساب، زراعت و ریاضی

علوم ممنوعه: کیمیا (شیمی)، نجوم، طلسم و جادو

علوم مباح: شعر، تاریخ و ادبیات

در این مدارس شیوه‌های آموزشی بیشتر براساس حفظیات، تفهیم و تفاهم، مذاکره و کتابت بود. کسانی که می‌توانستند این مراحل را با موفقیت طی نمایند، اجازه‌نامه دریافت می‌نمودند. اجازه‌نامه دانش‌آموزان توسط مدارس آنان داده می‌شد.

تقسیم‌بندی مدارس

مدارسی که در چهارچوب علوم دینی شکل گرفتند و توسط دولت به رسمیت شناخته می‌شدند، از سوی اوقاف، کمک‌های لازم به آنها می‌شد. مدارس سلطانی: این مدارس که توسط سلطان تاسیس می‌شدند و هزینه‌های آنها از طرف سلطان تأمین می‌گردید، تحت عنوان مدارس سلطانی شهرت یافتند. مدارس نظامیه از جمله این مدارس بودند که در قرن پنجم و دوره‌ی سلجوقیان توسط نظام‌الملک تاسیس شدند. اولین مدرسه نظامیه در

تائوئیسم

همزمان با «بودا» و «زرتشت»، ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد نیز در چین «مکتب تائوئیسم» که بر اخلاقیات تأکید داشت، پدیدار شد. هدف آن رسیدن به حقیقت بود. از نظر تائوئیسم زندگی عبارت بود از هماهنگی با طبیعت، فضیلت، فرزاندگی، قناعت، سادگی، عدم خرابکاری و زندگی‌بخشی. تائوئیسم معتقد بر یکپارچگی جهان بود و تفاوت‌ها و درهم‌آمیختگی‌ها را نمودی از وحدت در اشکال متفاوت می‌دید. وی می‌گفت: «خداوند (تائو) در سنگ می‌خوابد، در گل خواب می‌بیند و در حیوان بیدار می‌شود و در انسان به بیداری خویش می‌رسد.» اصول آموزشی تائو بدین صورت بودند:

۱- در برابر نیکی، نیکی نمودن

۲- در برابر بدی، نیکی نمودن و از این طریق راه را بر نیکی باز نمودن

اخلاق تائوئیسم به سه بخش تقسیم می‌گردد:

۱- زمانی که زندگی‌ای عادی داری موضع خود را مشخص کن

۲- تواضع داشته باش و از تکبر و غرور به دور باش

۳- در برابر همه جانداران بخشنده باش

مدارس دینی

با ظهور اسلام و گسترش آن در حوزه خاورمیانه، از لحاظ سیستم آموزشی وارد مرحله جدیدی می‌شویم. در دوره‌ی «امویان» با بکارگیری «دین» به عنوان ابزار حکومتی و سلطه بر جامعه، نیروهای معترض و دموکراتیک جهت رهایی خود از زیر ظلم دستگاه خلافت و دین رسمی، اقدام به ایجاد گروه و محفل‌های خاص خود به شکل طریقت‌های تصوفی و دراویش را نمودند. دولت‌های اسلامی درصدد برآمدند تا جهت نهادینه نمودن دین رسمی در جامعه، سیستم آموزشی وابسته به خود را ایجاد نمایند. بدین صورت آموزش را از بطن جامعه خارج نموده و آن را به ابزاری جهت تحکیم قدرت دولت نمودند. در ابتدای اسلام و دوره‌ی خلفای عباسی به خصوص در دوره خلافت «هارون الرشید»، فضای اجتماعی جهت بحث‌های فلسفی مساعد بود و فرقه‌ای همچون «معتزله» که معتقد به بحث و جدل‌های فکری بودند، به پیشاهنگی «حسن البصری» به وجود آمد. اولین مدرسه در «شام» و در سال ۷۰۷ میلادی تاسیس گردید که دانشکده‌ای طبی بود و بیشتر به صورت یک بیمارستان فعالیت می‌کرد. این سرآغازی بود برای تاسیس دیگر مدارس که بعداً دانشگاه‌های اروپایی با الهام از این مدارس افتتاح گردیدند. در ابتدا مدارس به گونه‌ای بودند که تمامی شاخصه‌های علمی در یک کلیت و در همخوانی با تفکرات دولتی در آن‌ها تدریس می‌گردید.

وی را بدون توجه به دنیای معنوی برآورده نمود، موجب بروز فاجعه‌های انسانی می‌گردد. تحت تاثیر تفکرات پوزیتیویستی و تاکید بر علم‌گرایی و تخصصی نمودن مفرط رشته‌های علمی، علم به ابزاری در دست اقتدار دولتی تبدیل شد. آن‌ها با تاسیس مراکز علمی و تحقیقاتی وابسته به خود اقدام به انحصاری نمودن علم کردند. در واقع با چنین کاری می‌خواستند جامعه را از طریق آموزش در قالب و چارچوب‌هایی که خود می‌خواستند و در راستای نیازهای سیستم سرمایه‌داری، پرورش دهند. بدین خاطر مدارس و دانشگاه‌ها را نیز در همین چارچوب تاسیس نمودند. در مقابل این «هژمونی آموزشی»، گروه‌های معترض درصدد ایجاد شیوه‌های جایگزین آموزشی برآمدند که از جمله آن‌ها آنارشیست‌ها، سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها بودند که به‌عنوان دنباله‌ای از جنبش‌های دموکراتیک کلاسیک می‌توان از آن‌ها نام برد.

آنارشیست‌ها

«آنارشیست‌ها» که مخالف هرگونه مدیریت دولتی هستند. آموزش‌های نظامند که زیر نظر دانشگاه‌های حاکمیت و دولت‌ها فعالیت می‌نمایند را رد می‌کنند. آنارشیست‌ها خواستار آن هستند که آموزش را اجتماعی نمایند و این کار را از طریق مشارکت آزاد افراد بر اساس بیان موجودیت خود امکان‌پذیر می‌دانند. چنین دیدگاه آموزشی لازم است دارای چندین ویژگی باشد: بدور از پیش داوری‌هایی همچون جنسیت‌گرایی و اقتدارگرایی باشد. در آن برابری وجود داشته باشد و ضد هیرارشی باشد. اگر آموزش و پرورش بدین صورت باشد افراد می‌توانند به‌راحتی تجارب، اطلاعات و استعدادهایشان را به اشتراک بگذارند و گردش علمی و اطلاعات به آسانی امکان‌پذیر است، در این صورت، فرد می‌تواند هم خود و هم فضای اطرافش را بشناسد.

«پیتروپاتکین» (۱۹۲۱-۱۸۴۲) ازجمله شخصیت‌های برجسته آنارشیست است که در زمینه آموزش و پرورش صاحب‌نظر است. از نظر وی امروزه آموزش در دست گروه کوچکی تحت عنوان «حاکمیت» قرار دارد که آن‌ها بر اساس ضرورت و منافع خود، جامعه را آموزش می‌دهند و امکان برخورداری از آموزش و علم را به محرومان نمی‌دهند. دانشی که می‌بایست افراد جامعه را بر اساس اراده آزاد آموزش دهد، تبدیل به ابزاری جهت مشروع نمودن نظام سلطه و سرمایه‌داری گشته است و نه تنها احتیاجات جامعه را برآورده نمی‌کند، بلکه موجب ایجاد بی‌کاری نیز گشته است. کروپاتکین می‌گوید: «لازم است آموزش و پرورش را از انحصار دولت و نیروهای قدرت خارج شود». وی دولت را مانند نیروی اشغالگر می‌داند

بغداد تاسیس گردید و در شهرهای دیگری چون اصفهان، مرو، سمرقند و نیشابور و... دایر گردیدند.

مدارس خصوصی: چنانکه اساتید توانایی تاسیس مدارس را داشتند، اقدام به تاسیس این مدارس می‌نمودند که لازم بود این اساتید و دانشمندان از طرف دولت اجازه‌نامه داشته باشند. به‌دلیل بسته شدن دروازه‌های اجتهاد از طرف غزالی، مدارس رسمی که وجود داشتند بیش از آنکه در راستای رشد و تعالی علمی و فکری عمل نماید، تبدیل به نهادهایی شدند در خدمت قدرت دولت و پرورش کادرهایی برای حکومت. همچنین مدارس چون وابسته به دولت بودند و اساتید آنها از سوی سلطان پشتیبانی می‌شدند، موجب ایجاد هیرارشی بین طلاب و اساتید گردید. این مدارس به‌خصوص در ترویج افکار دین رسمی و فرهنگ و زبان عربی بسیار موثر بودند. اما نیاستی از یاد ببریم که در کنار این مدارس رسمی، نهادهای آموزشی دیگری وجود داشته‌اند که خود را از مدارس دولتی مستقل کرده بودند، تکلیف‌های شیوخ و طریقت‌های تصوف از نمونه‌های این مدارس بودند.

مدارس مدرن و مشکلات آن‌ها:

هم‌زمان با تعمیق جزم‌اندیشی در خاورمیانه و تعطیلی حوزه‌های فکری در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، شاهد توسعه فکری و صنعتی گسترده‌ای در قاره اروپا هستیم. به دلیل تحول در انرژی و صنایع کشتی‌سازی، میزان دسترسی اروپا به دیگر نقاط جهان و بهره‌گیری از منابع فکری و طبیعی در دوره‌ی رنسانس به اوج خود رسید. روشنفکرانی همچون «فرانسس بیکن»، «کانت»، «اسپینوزا» و بعداً افرادی چون «آگوست کنت»، شروع به تقسیم‌بندی علوم به‌صورت علوم طبیعی مانند: فیزیک، نجوم، شیمی، مکانیک و... و علوم انسانی مانند: تاریخ، روانشناسی، علوم اجتماعی و... نمودند. گسترش روز افزون «پوزیتیویسم» که معتقد به دستیابی به علوم از طریق حواس پنج‌گانه به عنوان تنها راه‌حل علمی و کشف و وضع قوانین علوم طبیعی به‌صورت قوانین ثابت، مرحله‌ی نوینی را آغاز نمود. «آگوست کنت» که در حوزه علوم انسانی فعالیت داشت، این قوانین غیرقابل تغییر علوم طبیعی را برای پدیده‌های اجتماعی و جامعه انسانی بکار گرفت و آن را «فیزیک اجتماعی» نام نهاد. همراه با توسعه علوم تجربی و پیشرفت‌های صنعتی و گسترش سفرهای اکتشافی و تجاری و در کنار آن تعمیم دادن این قوانین ثابت به علوم متغیر اجتماعی ما با مقوله «استاندارد نمودن» مواجه هستیم. این استاندارد نمودن در صنایع موجب پیشرفت گردید و تولید انبوه را با خود همراه داشت، این امر تا حد زیادی موجب تسهیل در زندگی انسان گردید؛ اما وقتی که این روش در جامعه انسانی بکار گرفته می‌شود و انسان را مانند ماشینی فرض می‌کند که تنها لازم است، مایحتاج زیستی

رهایی از چنین وضعیتی بایستی اداره نمودن مدارس به صورت کمونال و اجتماعی باشند که معلم و دانش‌آموز در یک موقعیت یادگیری و آموزشی برابر قرار گیرند.

ویلیام گودوین:

«گودوین» از دیگر آناشپیست‌هایی است که مخالف تمرکز آموزش در دست دولت است. وی دولت را عامل سلطه می‌داند و معتقد است سلطه، انسان را از خودشناسی دور می‌نماید، از نظر وی ما با دو طبیعت روبرو هستیم.

۱- طبیعت اول که همان جهان هستی و کائنات است که از آن تحت عنوان محیط یا طبیعت بیرون یاد می‌نماید.

۲- طبیعت دوم که جامعه و محیطی است که حاصل روابط فی‌مابین افراد و جامعه است. به باور او آموزش انسان با تاثیر از این دو طبیعت صورت می‌گیرد و بدین شیوه هیچ برداشت، دیدگاه و رفتاری در انسان مطلق نمی‌باشد؛ یعنی نمی‌توان به صورت کامل قوانین ثابت را در رابطه با واکنش‌های انسان وضع نمود. اگر ما معتقد به این نکته باشیم که رفتارها و عملکردهای انسانی نسبت به موقعیت‌ها و محیط‌های متفاوت، آزادانه انجام می‌پذیرد، می‌توان به این مسئله توجه داشت که «اخلاق» به صورت «داوطلبانه» تحقق می‌یابد. «گودوین» می‌گوید که آموزش و یادگیری به سه روش تحقق می‌یابد:

۱- یادگیری بدون تاثیر عوامل بیرونی

۲- یادگیری از طریق دیدن یا تجربه نمودن نتایج ارتباطاتی که منجر به رسیدن هدف و نتیجه‌ای می‌گردد.

۳- یادگیری از طریق سیستم آموزشی دولت

«گودوین» در رابطه با آموزش توسط سیستم دولت می‌گوید «دولت - ملت‌ها انسان‌ها را در چارچوب و راستای نیل به اهداف خود تعلیم و تربیت می‌نمایند و درصد تربیت افرادی هستند که در بلندمدت جهت اداره و مدیریت نمودن سیستم خود از آن‌ها به عنوان کادر استفاده نمایند. آموزش‌های دولت - ملت در راستای مشروعیت بخشی به ایدئولوژی رسمی است و شهروندانی که در این مدارس آموزش می‌بینند، بدل به «موکلانی» می‌شوند که از سیستم دولت - ملت دفاع می‌نمایند. ما می‌دانیم که انسان‌ها در حالتی قادر به نشان دادن خلاقیت از خود هستند که به صورت آزاد و در تمامی ابعاد شخصیتی خود بدون مانع رشد نموده باشند. اما در سیستم دولتی با آموزش ایدئولوژی رسمی و قالبی نمودن رفتار انسان، باعث از میان بردن آزادی فرد- جامعه می‌گردد. این آموزش‌ها همانند آموزش کبوترهایست که اهلی شده‌اند و هر اندازه هم در آسمان پرواز کنند در نهایت به درون قفس دولت - ملت برخواهند گشت.»

که تمامی حوزه‌های اجتماعی از جمله آموزش و پرورش را غصب نموده است. به نظر وی این جمله که می‌گوید: «اگر دولت نباشد جامعه قادر به حل مشکلات خود نیست، کاملا اشتباه است. این همان تفکر نیست که در مدارس رسمی دولت به ذهن دانش‌آموزان تزریق می‌گردد. قبل از اینکه دولت وجود داشته باشد، جامعه اعضای خود را آموزش داده و در اداره نمودن خود مشکلی نداشته، اما دولت مانند انگلی درصدد میکند خون جامعه است.» دولت‌ها از طریق آموزش و پرورش بر ابعاد روانی، عاطفی، ذهنی و نحوه زندگی و احساسات انسان‌ها تاثیرات مخربی گذاشته‌اند. به گونه‌ای که سبب وابستگی فرد به دولت گشته و بدون دولت به هیچ وجهی توان حیات و فکر کردن را ندارد. نکته حائز اهمیت این است که پیش از هر چیز، سیستم آموزشی را از دست دولت خارج نمود و آن را به جامعه برگردانیم. یعنی جامعه با سازماندهی خود اقدام به تاسیس آموزشگاه‌های نماید تا در راستای احتیاجات جامعه، کودکان و جوانان پرورش ببینند. باید به این نکته توجه نمود که آموزش نباید تنها بعد مادی انسان‌ها را مینا قرار دهد، باید به گونه‌ای باشند که انسان را از تک بُعدی و تک ساحتی بودن خارج نموده و دیگر ابعاد فکری او همچون هنر، معنویات و زیبایی‌شناختی را نیز پرورش داده و سطح معنادهی حیات بشری را ارتقا دهد. به دلیل انحصاری شدن علم و دانش توسط دولت، زبان علمی هم برای جامعه و عامه مردم پیچیده و نامفهوم گشته است، به گونه‌ای که بسیاری از مفاهیم ساده زندگی و علمی توسط زبان علمی پیچیده شده‌اند. باید برای جلوگیری نمودن از این امر زبان علم ساده گشته تا بیشتر افشار جامعه بتوانند به آن‌ها دسترسی داشته باشند. این هدف در صورتی تحقق خواهد یافت که جامعه سعی نماید با سازماندهی خود نیازهایش را به صورت اشتراکی تامین نماید و جهت آموزش شهروندان برنامه و استراتژی‌های بر اساس طرح‌های کمونال و اشتراکی به اجرا بگذارد.

دولت‌ها آموزش‌های خود را بر اساس نظامی طبقاتی و جنسیت‌گرایانه تنظیم نموده‌اند که موجب نهادینه کردن سیستم «مردسالاری» شده است. پیترکروپاتکین در ادامه تاکید می‌کند که «به جای این که بگذاریم دولت قوانینی را جهت حاکمیت بر جامعه تنظیم نماید، باید نهادهای اجتماعی را بوجود آوریم که ارزش‌های اخلاقی - سیاسی را تعیین نمایند و این نهادها به گونه‌ای باشند که عملکرد آن‌ها مشخص باشد. همچنین به جای بکارگیری تئوری‌های غیرقابل فهم، بایستی آموزش بر اساس شیوه‌های علمی، کاربردی و دیداری تنظیم گردند.» مدارس دولتی به دلیل مرکزی بودنشان تعامل دانش‌آموزان و معلمین را خشک و قاطع نموده‌اند و چون محوریت را به معلم داده‌اند، دانش‌آموز تنها نقش مخاطب و گیرنده را دارد. بدین صورت دانش‌آموزان را تنبل و آسیب‌پذیر می‌نمایند. لذا جهت

است. در سنین بالاتر از ۶ سال ریاضیات، زبان، جغرافیا و تاریخ وجود دارد که همراه با آن ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و محلی و جهانی تدریس می‌شوند. در واقع کودکان در این مدارس از طریق تجارب زندگی، «خودبسنده‌گی و اعتماد به نفس» را یاد می‌گیرند. در این مدل یادگیری، بر اساس احتیاجات سیاسی-اجتماعی، تولید و خلاقیت پایه‌ریزی شده است.

مدارس رودلف نشاینر- والدوف (۱۹۱۹)

«رودولف نشاینر» معلم، محقق، نویسنده، فیلسوف و هنرمند خوش‌فکر در حوزه‌ی آموزشی است. از نظر وی انسان مرکز هر چیزی است. او معتقد است که مشکل اساسی جامعه، در رابطه با روش‌های انسان در رسیدن به «خودشناسی» است و برای حل این مسائل سه شیوه اساسی را پیشنهاد می‌کند:

- ۱- حکمت انسانی
- ۲- آگاهی انسانی
- ۳- شناخت انسانی

وی می‌گفت: «علم‌گرایی و ماتریالیسم بُعد معنوی انسان را تخریب نموده و موجب سقوط انسانیت شده است. برای همین هم جهت مقابله با علم‌گرایی و سوبژه‌گرایی آموزشی به نوعی پیشنهاد آنتروپوسین در حوزه‌ی آموزشی را برای بساخت و آغاز یک عصر جدید می‌دهد. درواقع وی می‌گفت «علم‌گرایی انسان را تبدیل به ابزاری می‌کند که تنها در خدمت سیستم عمل می‌کند، این در حالیست که بعد معنوی انسان که موجب تعالی نوع بشر می‌شود را فراموش نموده است.» مدارس والدوف در آموزش آنتروپوسین کار ما، قدرت روح، اسرار مرگ و زندگی، تجربیات و زندگی بعد از مرگ انسان، جزئیات بیماری‌ها، سرچشمه آگوئیسم و بدی‌ها و آن حقیقتی را که در پشت راستی فرهنگ‌ها وجود دارد و تأثیرات تکامل انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی اعتقاد داشت که «انسان دارای دو بعد فیزیکی و متافیزیکی است.» از طریق آموزش‌های آلتروسوفیک انسان می‌تواند با تمرکز درونی نسبت به جهان، دیدگاهی را بدست آورد و در درون روح خود مفاهیم اخلاقی، خوبی، حرمت، مهربانی، عدالت و عشق را نیرومند نمود و به توانایی تشخیص درست از نادرست دست یابد. «والدوف» اولین مدرسه خود را در سال ۱۹۱۹ در شهر «شتوتگارد» آلمان تاسیس کرد. امروز نزدیک به «نهمصد» مدرسه از مدارس والدوف وجود دارد. وی آموزش را مبتنی بر هماهنگی و پیشرفت هوش و خصوصیات اخلاقی به‌طور هم‌زمان می‌داند. به همین دلیل مراحل پیشرفت انسان را به مراحل هفت سال، هفت سال تقسیم می‌نماید که به یکدیگر متصل هستند. ۱- مرحله هفت سال دوران کودکی: از زمان به دنیا آمدن تا سن هفت سالگی، در این

ویلیام گودوین می‌گوید: «وظیفه مدرسه آموزش دادن معلومات و حفظ نمودن آن‌ها نیست، یعنی هدف حفظ نمودن بعضی از اطلاعات و دانش‌هایی نیست که از طرف سیستم القا گشته و ما مجبور به تکرار آن‌ها باشیم، بلکه فضایی است که در آنجا انسان‌ها بتوانند آزادانه و دموکراتیک اظهار عقیده نموده و توان تفکر داشته باشند. بدین‌صورت استعداد انسان به‌عنوان موجودی آزاد و صاحب اراده شکوفا گردد.» از مشکلات نظریه «گودوین» این است که وی فرد را در فضای زمانی-مکانی خاص و استرلیزه‌ای فرض می‌کند که بدور از تأثیرات خارجی است. اما امروزه فرد در سیستم سرمایه‌داری در برابر تهاجمات مدرنیته کاپیتالیستی کاملاً بی‌دفاع است. با توجه به اینکه آموزش در رشد و اجتماعی نمودن افراد یک جامعه نقش اساسی دارد، در طول تاریخ به‌طور مداوم اجتماعات، گروه‌ها و اندیشمندان مختلف را جهت رسیدن به الگویی آموزشی که بتوانند افراد جامعه را جهت دستیابی به مهارت‌های زندگی و در همان حال رشد تعالی انسانی خود تربیت نمایند، در تلاش و کوشش بودند.

مدل مونتسوری:

در این مدل مدارس به آموزش کودکان توجه شده است و هدف این است که کودکان بتوانند «حواس» خود را بشناسند تا بتوانند به صورت شفاف با دیگران ارتباط برقرار کرده و حس مسئولیت‌پذیری در آن‌ها بوجود آید. لازم است رفتار ما با کودکان همراه با علاقه و احترام باشد، زیرا کودکان در همان سنین خردسالی توانایی تشخیص انواع برخورد را دارند. باید کودکان را راحت بگذاریم تا استعدادهایشان شکوفا شود و تنها به آن‌ها کمک کنیم، نه درصدد قالب‌دهی به آن‌ها است. متأسفانه ما وقتی می‌خواهیم کودکان خود را آموزش دهیم، بیشتر از آن‌که درصدد شکوفا نمودن استعدادهایشان باشیم، سعی داریم دیدگاه‌های خود را بر آنان تحمیل کنیم و در صورت عدم موفقیت متوسل به روش‌های تشویق و تنبیه می‌گردیم.

مقایسه نمودن کودکان با یکدیگر به هیچ وجه درست نیست، چون هر کودکی در یادگیری دارای توانایی‌های خاص خود است. باید بگذاریم کودک بر اساس ریتم و توانایی‌های خودش پیشرفت نماید، نه بر اساس سرعتی که ما می‌خواهیم. لذا لازم است در آموزش کودکان از موارد ساده به سوی پیچیده حرکت نمود و اگر کودکی در انجام کارهایش با مشکلی روبرو شد به‌جای انجام کارهای وی، بایستی آنان را راهنمایی نماییم. درست برعکس آنچه پدر و مادرها به‌جای راهنمایی در نوشتن تکالیف مدرسه بچه‌هایشان، خود آن‌ها را می‌نویسند. لذا در آموزش باید از روش «حفظیات» دوری کرد. در «مدل مونتسوری» معلم نقش راهنما را دارد که به کودکان در حل معما و یادگیری کمک می‌نماید، این آموزش‌ها به‌صورت همکاری معلم و دانش‌آموز در درون گروه شکل می‌گیرد. این مرحله، مرحله آموزش آگاهانه

هویت‌ز دایی

در

نظام‌آموزشی

دولتی

دوره کودک توسط حواس خود تمامی حوادث اطراف خود را ضبط و ذخیره می‌نماید، با توجه به این موضوع پدر و مادر نسبت به فرزند خویش عشق بورزند و با آگاهی برخورد نمایند. زیرا نوع برخورد در گرایش آینده فرد تاثیر مستقیم می‌گذارد. برای نمونه بایستی به وی «دروغ» گفته نشود و در روابط، منطق خاصی وجود داشته باشد. در انتخاب اسباب‌بازی کودکان نیز لازم است دقت شود و این اسباب‌بازی‌ها کاملا واقعی باشند تا کودک توسط تخیلات خود آن‌ها را تکمیل نماید. همچنین تعریف حکایات و مضامین آن‌ها اهمیت بسیاری دارد. ۲- مرحله هفت تا ۱۴ سالگی: که به «تولد دوم» از آن نام می‌برد. باید در این مرحله درصدد ارتباط طبیعی با کودک برآمد. در این دوره عادات، خصوصیات، وجدان، خوبی و بدی رفتار شکل می‌گیرند. بایستی شیوه‌های تدریس به گونه‌ای تنظیم گردند که در ذهن کودک پرسش ایجاد نماید و از دادن دانش‌های آماده امتناع نمود. بایستی روش‌هایی را در پیش گرفت که کودکان را نسبت به یادگیری مشتاق و علاقه‌مند نماید و برنامه‌های درسی آن‌ها همراه با موسیقی، نقاشی و... باشد تا موجبات پدید آمدن فضای محیطی و فکری شاد و سرزنده‌ای باشد. ۳- چهارده تا بیست و یک سالگی: که در آن تحت عنوان «تولد سوم» یاد می‌شود.

در این دوره انسان به سن بلوغ وارد شده و به آگاهی جنسی می‌رسد. در این مرحله هویت‌یابی فرد شروع به رشد می‌نماید و درصدد درک دلایل پدیده‌ها می‌باشد. روابط معلم و شاگرد بایستی بر محور «تفکر، فهم و قضاوت» باشد. انسان در این سن دارای «تفکری انتزاعی» بوده و بدین ترتیب باید راه و روش صحیح تفکر را به آن‌ها یاد داد. جوان در این مرحله می‌داند که استعداد و هوس‌ها چه هستند، معلم باید بداند که چگونه جوانان را جهت‌دهی نماید. در این مرحله لازم است از طریق برنامه‌های مختلف، آزمون‌ها، سمینارها و آزمایشگاه‌ها، شرایط لازم را برای امتحان میزان جسارت، قدرت و خلاقیت فکری جوانان فراهم آورد تا توانایی‌های خود را بشناسد.

آن در راستای رسیدن به شخصیتی مطلوب و آزاد نهادی ضروری می‌باشد، ما وقتی در جوامع مدرن و سیستم دولت - ملت در رابطه با نقش مدارس بحث می‌کنیم در اصل می‌خواهیم به این نکته بپردازیم که چگونه سیستم آموزش و پرورش نه در خدمت جامعه و در راستای رشد و بالندگی آن؛ بلکه به‌صورت ابزاری جهت تامین نیروهای مورد نیاز دولت تبدیل گشته است. این نقدی که از مدارس دولت - ملت‌ها صورت می‌گیرد و رای تمامی آن فداکاری‌هایست که معلمین در راستای پرورش شاگردان آزاده انجام داده‌اند. لذا بد نیست اگر به این نکته اشاره‌ای داشته باشیم که چگونه دولت‌ها با انحصاری نمودن علم در دست خود در واقع جامعه را از دانش محروم نمودند.

دولت - ملت‌ها در دوران جنگ سرد از یافته‌های علمی به‌صورت ابزاری استفاده می‌نمودند و به دلیل منافع خاص سیاسی و قدرت، از تبادل و گردش آزادانه علم نیز جلوگیری می‌نمودند. سیستم‌های آموزشی بیشتر از آنکه در راستای نیازهای جامعه باشد به صورتی تنظیم شده بود که به بهترین شیوه طرز تفکر سیستم حاکم و ایدئولوژی رسمی را به دانش‌آموزان تزریق می‌کند. در واقع هدف نه رشد و بالندگی انسان، بلکه هدف تربیت شخصیتی است که هم‌راستا با سیستم حاکم حرکت نموده و ایدئولوژی رسمی را به عنوان تنها ایدئولوژی رهایی‌بخش تلقی نمایند. چرا امروزه آموزش و پرورش تبدیل به ابزاری در دست نیروهای سود و قدرت‌محور تبدیل شده است؟ واقعیت این است که دولت‌ها اهداف و آرمان‌های خود را از طریق آموزش و پرورش بر جامعه تحمیل می‌نمایند. هیچ نیروی نظامی جهت تسلط بر جامعه تنها با توسل به ابزار خشونت پیروز نخواهد گشت، مگر اینکه حضور و سلطه خود را از طریق ایدئولوژی که توسط نهاد آموزش و پرورش در جامعه نهادینه می‌شود، توجیه نماید. رژیم ایران به عنوان دولت - ملتی که دارای ایدئولوژی دینی و بر مبنای شیعه دوازده امامی و زبان رسمی فارسی تنظیم شده، مستثنی از این قاعده نمی‌باشد. لذا بررسی سیستم آموزش و پرورش آن در رابطه با چگونگی تحکم خود بر جامعه ضروری می‌باشد.

نگاهی به نظام آموزش و پرورش ایران معاصر

در اروپا طرز تفکر روشنگری در قرون هیجده و نوزده میلادی، زمینه را جهت ورود به عصر مدرنیته بوجود آورد. به‌گونه‌ای که در ابتدا مبنای فکری آن توسعه یافته و بعداً نهادهای وابسته به آن تشکیل گردید. به‌عبارتی دیگر چنین روندی موجب ایجاد سیستمی هماهنگ با سطح فکری جامعه بود. لذا نهادهایی که تشکیل شدند، تبدیل به نهادهای تاثیرگذار در

از یک نظر دولت - ملت حاصلی بود از رشد تفکرات علمی در عصر روشنگری که به موازی آن افکار پوزیتیویستی وارد علوم انسانی گردید. تفکری که معتقد بود قوانین ثابت بین پدیده‌های فیزیکی را می‌توان در بررسی مسائل اجتماعی بکار گرفت. لذا برای اینکه راحت‌تر بتوان جوامع انسانی را کنترل نمود، لازم است سعی در یک‌دست و یک‌رنگ نمودن اجتماعات مختلف با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت کرد. می‌توان جهت تولید انبوه، کارخانه‌ای را طراحی نمود که در آن به‌وسیله دیگ‌های بزرگ، ماهی‌های تن را به یک میزان و با مقدار مساوی نمک و ادویه‌جات دیگر طبخ نماید، و همچنین می‌توان قوطی‌های حلبی مشابه و در یک مقیاس خاص را ساخت و بدین وسیله هزاران تن ماهی یک شکل و یک وزن و یک طعم را بسته‌بندی کرد و وارد بازار نمود. در این شیوه تولید قبلاً قالب‌ها آماده می‌شوند و سعی می‌کنند محصولات را بر اساس این قالب‌ها آماده کنند. وقتی کمپوت‌های هلو را طراحی می‌کنند قوطی‌ها را بر اساس هلوها آماده نمی‌کنند، بلکه این هلوها هستند که مجبورند بر اساس قالب‌ها خود را تطبیق دهند. در واقع بحث برسر دیدگاه اثبات‌گرایی است، یعنی اینکه ما قانون‌های ثابتی را یافته‌ایم و لازم است هرکسی بر اساس این قانون‌ها خود را سازگار نماید، تو که نمی‌خواهی سازگار شوی حق حضور را هم نخواهی داشت. آنچه را که شرح دادیم همان طرز تفکر دولت - ملت است.

مدارس رسمی دولت

مرکزگرایی و تک‌تپ نمودن از ویژگی‌های بارز مدارس دولت‌محور می‌باشد. دولت سعی در خلق شخصیتی مطیع و منفعل دارد. آموزش در چنین سیستمی تربیتی و نه پرورشی که شخص را برای بازی نمودن در چارچوب نقش‌هایی که از پیش تعریف شده، وامی‌دارد. تفکیک علم در شاخه‌های متفاوت تحت عنوان تخصص از ویژگی‌های آموزش مدرن است که از منظر روانی بر شخصیت انسان مدرن تاثیر گذاشته است. لازم به ذکر است زمانی که سخن از مدارس دولت‌محور می‌آید در اصل سخن از ذهنیتی بازدارنده در رشد طبیعی جامعه و مهندسی آن بر اساس دیدگاه مرکز- پیرامون و ذهنیت مردسالاری است. لذا کلیه مدارس غیردولتی و غیرانتفاعی که تحت عنوان مدارس خصوصی اداره می‌شوند وقتی با این دیدگاه اداره می‌شوند، در این چارچوب قرار می‌گیرند. قبلاً در رابطه با نقش آموزش و پرورش در رشد جوامع صحبت نموده بودیم و اینکه چگونه جامعه و نیروهای معترض با سیستم‌های حاکمیت، جهت خارج شدن از زیر سلطه آنها اقدام به ایجاد نهادهای آموزشی متفاوتی نمودند. در واقع بایستی گفت که مدرسه به‌عنوان رکنی جهت آموزش جامعه بر اساس نیازهای جامعه و پرورش افراد

ایرانی» در این رابطه می‌گوید: در ایران اما این فرآیند (مدرنیته) کاملاً متفاوت ظاهر می‌شود، امپراتوری ایران تا پیش از عصر ناصری (ناصرالدین شاه قاجار) چنان طبقات اجتماعی از فئودال‌ها تا سرمایه‌داران را گرفته بود که آنان امکان تأثیرگذاری بر ساخت قدرت را نداشتند. بنابراین همه طبقات اجتماعی در یک سو و دولت در سوی دیگر قرار داشت. چندی بعد به مدرن‌سازی پرداخت و جنبش مدرنیته دولتی در ایران آغاز شد. همچنان که می‌دانیم مدرنیته تزریقی از بالا و توسط دولت نه تنها زمینه پیشرفت جامعه را فراهم نکرد، بلکه به‌صورت دستگاه و مؤسسه‌ای تبدیل شد تا جامعه را در خدمت دولت و اهداف آن بکار بگیرد. به خصوص با این دیدگاهی که جامعه سنتی توان مدرن شدن را به‌صورت طبیعی ندارد. لذا لازم است از بالا جهت رسیدن به این اهداف اقدام گردد. متجددان دولتی و کسانی که در مدارس جدید عهد ناصری درس خواندند و چه کسانی که در رسانه‌های دولتی این عصر مقاله نوشتند، نیاکان طبقه جدیدی در ایران و جهان شدند که بورژوازی دولتی یا متحدان حکومتی بهترین نام برای ایشان است. در ایران این دولت مدرن بود که می‌خواست جامعه مدرن از دانشگاه‌ها، روزنامه‌ها و روشنفکران را خلق کند.

در دوران رشد مدرنیته دست و پا شکسته توسط دولت که از آن تحت عنوان مدرنیته نام برده می‌شود، مدارس و نظام آموزشی در سرتاسر ایران شکل گرفت. این شیوه‌ی شکل‌گیری نظام آموزشی که مغایر با بافت جمعیتی مللی بود که در چهارچوب کشور زندگی می‌کردند، نه تنها مراکز در جهت ارتقاء و توسعه جامعه نبودند؛ بلکه تبدیل به ماشین‌هایی در راستای آسیمیلاسیون و تعلیم و تربیت کادرهایی گردید که در خدمت نظام دولتی و علیه هویت خود فعالیت می‌نمودند. این نوع سیستم آموزشی در دوره‌های بعدی و انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن سیستم ولایت فقیه، این بار با شدت بیشتری و با محوریت زبان فارسی و مذهب رسمی شیعه دوازده امامی، بیشتر از پیش تبدیل به ماشینی در راستای استحاله و کادرسازی برای سیستم حاکم گردید، به‌خصوص بعد از تأسیس شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۷ به اوج خود رسید.

الف: اصول و اهداف کلی آموزش و پرورش

با انقلاب ۵۷ و استقرار آن، تلاش‌ها برای اسلامی نمودن تمامی عرصه‌ها آغاز شد. در بسیاری از موارد توسل به خشونت و اجبار از راهکارهای رژیم در راستای رسیدن سریع به این اهداف بود. بعد از اسلامی نمودن پوشش زنان و حوزه‌های زیستی جامعه، سیستم آموزشی حوزه مهمی بود تا رژیم ایدئولوژی اسلام را در آن نهادینه سازد. آموزش به ابزار مهمی جهت آماده‌سازی کادرهای "اسلامی" در راستای خدمت‌گذاری به رژیم بود. وارد نمودن آموزه‌های

راستای تغییرات سیاسی و حکومتی شدند. در ایران کاملاً برعکس این وضعیت ایجاد شده است، یعنی تحولات عصر مدرنیته از بالا و توسط دولت‌مردان به جامعه تزریق گردیدند و این باعث تعارض نهادهای سنتی با نهادهای مدرن گردید. یعنی رشد و توسعه نهادهای مدرنیته نه تنها موجب استحکام بخشی به جامعه درونی نشدند، بلکه جامعه را مانند موجودی بی‌دفاع در مقابل لویاتان دولت قرار دادند. اولین مدارس نوین در ایران از دوران محمدشاه قاجار تأسیس گردیدند. نخستین مدرسه را کشیشی آمریکایی به نام پرکینز در اورمیه در سال ۱۲۵۴ هجری قمری ساخت که در آن علاوه بر علوم جدید، قالی‌بافی و آهنگری نیز به کودکان تعلیم داده می‌شد و دومین مدرسه را اوژن بوره، کشیش فرانسوی در سال ۱۲۵۵ در تبریز بنا نمود. میرزا حسن رشیدی از بنیانگذاران مدارس نوین در شهرهای تبریز، مشهد و تهران است.

دارالفنون

دارالفنون نام مدرسه متوسطه بود که توسط میرزا تقی‌خان، امیرکبیر در زمان ناصرالدین شاه قاجار در راستای آموزش فنون جدید در تهران تأسیس شد. در واقع نخستین دانشگاه در تاریخ مدرن ایران است و سبک آن مشابه مدارس عالی اروپا بود و به عبارتی نماد گسست از نظام آموزشی گذشته و توجه به نظام آموزشی جدیدی بود. عمده ترین متقاضیان این دانشگاه افسار متوسط شهری بودند. این مدرسه سیزده روز قبل از قتل امیرکبیر در ششم دی ماه ۱۲۳۰ شمسی افتتاح شد. رشته‌هایی که در دارالفنون تدریس می‌شدند عبارت بودند از هفت رشته پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه، پزشکی و جراحی، داروسازی و کانی‌شناسی. علاوه بر این فراگیری زبان‌های خارجه برای شاگردان اجباری بود و سه زبان فرانسوی، انگلیسی و روسی تدریس می‌شد. دارالفنون به دلیل وابستگی به دولت قادر نبود به عنوان سنگ بنای نظام آموزشی جدید باشد. مهم‌تر، زنان حق تحصیل در دارالفنون را نداشتند. به‌طور کلی نابرابری در سیستم آموزشی وجود داشت که تاکنون نیز ادامه دارد. اولین مدارس ایران پسرانه بود و تأسیس مدارس دخترانه با اکراه و نارضایتی شخصیت‌های دینی همراه بود. تا ابتدای قرن بیستم در ایران دانشجویی زنی وجود نداشت و نخستین دانشجویان زن در سال ۱۳۲۷ پذیرفته شدند و در انتهای قرن حدود نیمی از دانشجویان را زنان تشکیل داده اند.

پس از انقلاب مشروطیت و تدوین قانون اساسی آن در سالهای ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ هجری شمسی، زمینه بافت نظام آموزش و پرورش ایجاد و تقاضا برای آموزش افراد جامعه افزایش یافت. مطابق اصل هجده قانون اساسی مشروطیت تحصیل علوم، معارف و صنایع مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد، آزاد است.

محمد قوچانی روزنامه‌نگار و صاحب‌نظر سیاسی در کتاب خود تحت عنوان «لویاتان

تا به اهداف مورد نظر خود دست یابند. یکی از این ابزارها محتوای کتب درسی در دوران ابتدایی است. با نگاهی بر سیستم آموزشی بسیاری از دولت‌ها خواهیم دید هر حکومتی بسته نوع سیاست، فرهنگ حاکم بر جامعه و ایدئولوژی خود، بر نوع ویژگی‌های از هویت فرهنگی تاکید و سرمایه‌گذاری می‌کند. بدون شک یکی از مهم‌ترین ابعاد هویتی مردم هر جامعه‌ای هویت قومی، دینی و ملی آنها است. می‌توان گفت یکی از راه‌های برقراری اتحاد و برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز در جوامع، شناساندن صحیح تفاوت‌مندی‌های هویتی، دینی و مذهبی خلق‌ها در کتاب‌های درسی است و این‌گونه در رفع چالش‌ها و در حاشیه ماندن تحمیلی اقوام و خلق‌ها تاثیرگذار باشد.

در تمامی سیستم‌ها مقطع ابتدایی بسیار حساس و به عبارتی هویت‌ساز است و محتوای کتب این دوران جهان‌بینی دانش‌آموزان را تغییر می‌دهد. زیرا کتاب‌های درسی در عین حال دارای کارکردی ایدئولوژیک هستند. با نگاهی به متون کتاب‌های درسی ایران خواهیم دید تک‌گرای و احترام به تنوعات هویتی آشکارا نادیده گرفته شده و علاوه بر این از نظر هویت جنسیتی بیشتر به مردان توجه شده است. تصاویر و مفاهیم بیش از همه مردان را در کانون توجه قرار داد و برای زنان نقش مادری و همسراری تعریف گشته و جز خانواده هویت مستقلاً برای زنان ارزیابی نشده است. زیرا در سیستم تبعیض‌آمیز ایران، زن بودن صرفاً در چارچوبی خانگی تعریف شده و هویت زنان درون خانواده معنا می‌یابد. بنابراین هدف چنین دستگاه آموزشی تحمیل نقش‌های از پیش تعیین شده به زنان و ترویج نقش‌های کلیشه‌ای و سنتی به آنان است.

می‌توان گفت یکی از اهداف اصلی هر نظام آموزشی ایدئولوژیک ساختن "هویت" است. این مورد را می‌توان به وضوح در کتب فارسی تمامی مقاطع تحصیلی در ایران مشاهده نمود. علاوه بر این هویت دینی و اسلامی در این کتب بسیار برجسته است و هیچ اهمیتی به تکثر فرهنگی در ایران داده نشده است. بنابراین کتاب‌های آموزشی نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افراد دارد. سیاستهای قاطع و جزمیت رژیم ایران در اعمال سیاست‌های آموزشی موجب مقاومت نسل جوان در برابر ارزش‌های دینی مورد نظر حکومت شده و رژیم بعد از گذشت چهار دهه به این واقعیت پی برده که تربیت آمرانه و ایدئولوژیک با چنین سیاست‌هایی آسان نبوده و جوانان را که به آگاهی و شعور سیاسی نمی‌رساند و بالعکس موجب دین‌زدگی آنان می‌شود. رژیم در دینی ساختن نظام آموزشی خود با شکست

دینی به مقوله آموزش یکی از برنامه‌های اصلی نظام استبدادی ایران بود. رژیمی که با حمایت مردم و توده‌های مختلف درمانده و خشمگین از اختناق و استبداد نظام پهلوی آن بر سر کار آمده بود پس از بر مسند قدرت نشست به تدریج ماهیت دینی آن آشکار شد. خمینی که در سخنرانی‌های خود از حمایت مستضعفان، برقراری عدالت اجتماعی و آزادی نیروهای سیاسی سخن گفته بود با تثبیت قدرت خود به تدریج نظامی دینی را برقرار نمود که در آن جایی برای آزادی‌های فردی و اجتماعی، احترام به تفاوت‌مندیها و آزادی زنان وجود نداشت. در واقع هدف خمینی برقرار نظام اسلامی و یک حکومت جهانی اسلامی بود. وعده‌های به ظاهر دمکراتیک خمینی به تدریج به استبداد دینی منجر شد که پس از چهار دهه از تاسیس این نظام تا به امروز هم ماهیت خود را حفظ نموده است. بنیادگرایی شیعی به تدریج خود را در سیاست‌ها و دستگاه‌های رژیم اسلامی ایران آشکار ساخت. اندیشه‌های دینی دیگر، در سیستم ایران مورد انکار قرار گرفت و کثرت‌گرایی فرهنگی ایران را مورد ضربه قرار داد. نظام ایدئولوژیک بسته، متعصب و قرون وسطایی با واقعیت موجودی جامعه ایران در تعارض کامل قرار دارد.

در سال ۵۹ و با آغاز انقلاب فرهنگی، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی "مراکز فساد" خوانده شدند و بهانه‌ای برای تعطیلی آن بود. همانند بسیار از نظام‌های ایدئولوژیک، سیاست‌های فرهنگی ایران در نظام آموزش و پرورش آن آشکار می‌گردد. آموزش در رژیم ایران نه در راستای تربیت انسان‌های اندیشمند، رشد ذهنی و پیشرفت معنوی و انسان‌های آگاه و آماده برای زیستن در جهان آینده بلکه تربیت انسان‌های متعصبی است تا به بندگان خوب و مطیع سیستم موجود مبدل گردند. زیرا دیدگاه‌ها و باورهای انسانی نشأت گرفته از تفکراتی است که از بدو تولد به آنان آموزش داده می‌شود و این از طریق کتاب‌ها و برنامه‌های آموزشی دوران کودکی القاء می‌گردد. در متن قانون آموزش ایران در سال ۱۳۶۶ و در اسناد تغییرات بنیادین نظام آموزشی در سالهای اخیر از موازین و حدود شرعی در آموزش سخن گفته شده است. علاوه بر این در متون و محتوای دروس گفتمان مبنی بر تبعیض و جنسیت‌گرایی آشکار علیه زنان جای گرفت. در سال‌های پس از انقلاب محتوای کتب آموزشی بسیار تغییر نمود. محتوای کتاب‌ها، سرشار از آموزه‌های خرافی و موهوم گردید. بی‌گمان محتوای کتب درسی در شکل‌گیری نگرش‌های جنسیتی، هویت فردی، اجتماعی، دینی، قومی و زیستی دانش‌آموزان صرف‌نظر از جنسیت تاثیرگذار می‌باشد. بنابراین تمامی سیستم‌های آموزشی خالی از تاثیرگذاری و خنثی نیستند و در پی مسلط نمودن افکار و ایدئولوژی خود هستند

از رشد طبیعی جلوگیری می‌شود، بلکه موجب عدم رشد خلاقیت و استعدادهای ذاتی کودکان می‌گردد. بدین‌صورت زمینه‌ای جهت رشد دکماتیسم در کودکان فراهم می‌شود؛ به‌گونه‌ای که کودک مطلق‌گرا پرورش می‌یابد و این نیز زیربنایی می‌شود برای رشد شخصیتی که یا مطیع و فرمانبر است و یا در موضع قدرت حاکمیت‌گرا، پرخاشگر و زورگو است که توانایی تعامل و گفتگو را ندارد و همیشه سعی دارد مشکلات خود را با پرخاشگری چاره‌یابی نماید.

اگر به برنامه‌های سیستم آموزش و پرورش رژیم ایران نگاهی بیاندازیم، اهداف این نظام را به خوبی مشاهده می‌نماییم. در دوره‌ی آموزش پیش دبستانی هدف اساسی آموزش، رشد جسمانی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی بر پایه اصول اخلاقی و مذهبی می‌باشد. در واقع منظور از اصول اخلاقی و مذهبی عقاید ایدئولوژی نظام حاکم بر پایه ولایت مطلقه فقیه می‌باشد که بر اساس شیعه دوازده امامی تنظیم شده است. این در حالیست که کشور ایران دارای مذاهب و ادیان گوناگونی است که به هیچ شیوه‌ای مورد توجه نمی‌باشند. می‌توان گفت هدف از آموزش در دوره دبستان و پیش‌دبستانی بیگانه نمودن کودکان با هویت اجتماعی خود و ایجاد ذهنیتی در راستای خود کم‌بینی می‌باشد. در حقیقت وقتی کودکان با چنین سیستم آموزشی تربیت می‌شوند از نظر شخصیتی دچار حقارت گشته و نه تنها استعدادهای ذاتی آنها رشد و توسعه پیدا نمی‌کند؛ بلکه همیشه در چالش مابین فرهنگ، مذهب و زبان سیستم حاکم نسبت به مذهب، فرهنگ و زبان جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند قرار می‌گیرند. عدم اعتماد به نفس در کودکان کورد، خودکم‌بینی آنها، عدم توانایی در چاره‌یابی مشکلات روزانه و حل و فصل نمودن این مشکلات با مراجعه به زور و پرخاش‌گری و بسیاری از بیماری‌های روانی که با ورود کودکان به مدارس با آنها روبرو می‌گردند، تا حد زیادی حاصل این شیوه آموزش می‌باشد.

مواد درسی مدارس به‌ویژه در دوره ابتدایی و پیش‌دبستانی در جهت آسیمیلیاسیون با محوریت زبان فارسی تدریس می‌شوند. با وجود اینکه در قانون اساسی در ماده‌های ۱۵ و ۱۷، به آموزش به زبان مادری در کنار زبان رسمی اشاره شده اما سیاست‌های آموزشی دولت همیشه مغایر با آن وضع گشته و درخواست تدریس و آموختن زبان مادری را به زمینه‌ای جهت تجزیه‌طلبی و بر ضد انقلاب تعبیر نموده‌اند. در واقع چنین خواسته‌ی طبیعی تبدیل به جرم گشته است. از طرفی دیگر وقتی دانش‌آموزی غیر فارس در چنین سیستم آموزشی تربیت می‌گردد، نسبت به تاریخ خود بیگانه شده و دچار عدم اعتماد به نفس می‌گردد. داستان‌های ادبیات فارسی نیز بر پایه تسلط

بزرگی مواجه گشت و نتوانست آن گونه که باید نسلی دینی پرورش دهد. زنان و دختران ایرانی با وجود دیدگاه‌ها و آموزه‌های جنسیت‌گرا در محتوای کتب درسی که بر نقش مادری و همسرمداری تأکید و تکیه می‌نماید، از وظایف کلیشه‌ای و تحمیلی خود فاصله گرفته و فرهنگ مردسالاری موجود در جامعه را به چالش می‌کشند. نظام آموزشی ایران یک نظام فرسوده و ناکارآمد است و جز هدر رفت هزینه، انرژی و توان کودکان دستاورد چندانی ندارد. این واقعیت را می‌توان در جامعه کنونی و در نسل‌های آن به وضوح مشاهده نمود. کودکان در نظام آموزشی ایران مهارت‌های زیستی و اجتماعی را فرا نمی‌گیرند و تنها افکار پوسیده به آنان تلقین می‌کنند. نظام آموزشی ایران کودکان را به اندیشیدن وادار نمی‌کند زیرا پاسخ‌ها از پیش آماده شده است و ریشه‌ی اندیشه‌ورزی را در آنان می‌خشکاند. مراکز و نهادهای آموزشی به‌ویژه مدارس در بازتولید نظام سیاسی دولت‌ها نقش مهمی دارند و در صورت عدم بازتولید هنجارها و قالب‌های فکری نظام، حکومت با بحران مشروعیت مواجه خواهد شد. در کل مدارس به عنوان ابزارهای مشروعیت‌بخشی و هویت‌بخشی در سیستم‌های دولتی محسوب می‌گردند. بنابراین دستگاه‌های دولتی برای تداوم موجودیت و بقای خود نیاز به بازتولید هنجارهای خود دارد تا دچار مشکل نگردد در این چارچوب نظام آموزشی به عنوان پیش شرط تکوین نظام سیاسی عمل کرده و فاکتور موثری در اجرا و استمرار آن محسوب می‌گردد. مقوله آموزش در رژیم استبدادی ایران یکی از حوزه‌های انحصاری است که آن را به سوی مقاصد خود جهت‌دهی و ابزاری برای مهندسی نمودن جامعه محسوب می‌گردد.

رژیم استبدادی ایران از بدو بر روی کار آمدن حقوق تنوعات هویتی و دینی را مورد انکار قرار داد و با اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز آنان را مورد نسل‌کشی فرهنگی گسترده و نظامندی قرار داد و یکی از نهادهایی که رژیم برای این اهداف خود بر روی آن سرمایه‌گذاری وسیعی نمود، نهاد آموزشی بود. نهادی که پیروان ادیان و اندیشه‌های دیگر به اجبار با آموزه‌های دین اسلام آموزش دیده و این رویکرد نوعی شکنجه و خشونت محسوب می‌گردد. بیشتر متخصصین امور آموزشی معتقدند که ضمن ارتقای بخشی معنوی و اخلاقی کودکان، بایستی به هیچ وجهی سعی نشود در زمینه‌ی اعتقادی به مذهب و ایدئولوژی خاصی آنها را سوق داد. کسانی چون منتوسوری و ویلیام گودوین بر این باورند که چون کودک در این سنین در حال کشف حواس خود می‌باشند، لذا بایستی جهت رشد خلاقیت و توانایی‌هایشان به آنها فرصت داده شود. اگر فضا به گونه‌ای باشد که بخواهند از بالا تفکرات کودکان را جهت‌دهی نمایند و آنها را مجبور به حفظ نمودن بعضی از ایده‌ها و داده‌هایی نمایند، نه تنها

در راستای ارتقاء سطح ارزش‌های جامعه، لازم است که معلمین متعهد همچون انبیاء، درصد تربیت شاگردانی باشند که در مسیر حقیقت گام بردارند، این نیز با شناساندن چهره حقیقی نظام حاکم و رجوع به هویت حقیقی و اصیل جامعه میسر می‌گردد.

بسیج دانش‌آموزی

در دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق جهت مقابله با نیروهای خارجی و در راستای جهت‌دهی به نیروهای مختلف جامعه برای ورود به این جنگ، بسیج عمومی در سراسر کشور و در همه زمین‌ها ایجاد گردید. به‌خصوص در زمینه‌ی سازمان‌دهی جوانان در جبهه‌های جنگ. بعد از پایان جنگ نیز بعضی از این جوانان در درون سازمان‌های مختلف دولتی مستقر شدند. نیروهای مدنی و غیرنظامی سپاه، زیرنظر نهاد بسیج سازمان‌دهی گردیدند. در واقع می‌توان گفت بسیج قسمت غیرنظامی سپاه محسوب می‌گردد که در کلیه ادارات و ارگان‌های کشور نفوذ نموده و سازماندهی شده است، به‌گونه‌ای که طبق قوانین جدید وزارت کشور کلیه نهادها، ارگان‌ها و ادارات جهت توسعه نهاد بسیج، بایستی دو درصد از بودجه خود را در این راستا خرج نمایند. چنین تصمیمی خود بیانگر اهمیتی است که رژیم برای این نهاد قائل است و در واقع اسکلت‌بندی نظام ایران بر همین اساس شکل گرفته است.

اگرچه در تمامی ایران بسیج دانش‌آموزی نقش سازماندهی در درون مدارس را برعهده داشت، اما در مناطق کوردنشین که همیشه به‌صورت امنیتی بدان نگریده شده است، وظایف بسیج دانش‌آموزی نیز متفاوت می‌باشد. در واقع این نهاد به‌صورت سازماندهی پایه‌ای عمل می‌نماید و جهت مزدورسازی در میان جوانان کورد و تضعیف هویت ملی کوردها و سیر در راستای کولونیالیسم حرکت کرده است. ملت کورد با پاسداری از هویت خود در مقابل سیاست‌های انکار و امحاء مقاومت نموده و تسلیم نشده است. به‌همین دلیل در این جامعه همیشه دو طیف وجود داشته است. گروهی که در راستای صیانت از ارزش‌ها و حقوق ملی و انسانی خود، در جبهه مقاومت و مبارزه سنگربندی نموده‌اند، در مقابل افرادی که در جبهه دشمن قرار داشته‌اند و در راستای از بین بردن ملت کورد، دوشادوش دشمنان این ملت جنگیده‌اند. بسیج دانش‌آموزی به‌عنوان نهادی میانی و نرمتر، طیف وسیعی از دانش‌آموزان کورد را به‌خصوص در مقاطع راهنمایی و دبیرستان را پوشش می‌دهد و با اختصاص امتیازاتی ویژه برای کسانی که در این نهاد حضور داشته‌اند، مانند تسهیلات در زمینه آینده شغلی و تخفیف در مدت زمان خدمت اجباری و ... تبدیل به یکی از عمده‌ترین مراکز و نیروهای جنگ‌ویژه در کوردستان گردیده است. بدین‌صورت اعضای بسیج دانش‌آموزی نقش جاسوسان

هویت حاکم تنظیم گشته‌اند، به‌گونه‌ای که دانش‌آموزان غیرفارسی‌زبان وقتی با این ادبیات روبرو می‌گردند، به علت عدم آگاهی از زبان و ادبیات ملت خود، دچار احساس حقارت و از خودبیگانگی می‌شوند. درس هنری هم نه بر اساس ترویج و شناساندن هنر خلق‌های ایران، بلکه بر اساس تعریفی است که رژیم حاکم نسبت به هنر دارد. یعنی در زمینه هنر، با دیکته نمودن دیدگاه‌های ایدئولوژیک سیستم حاکم، سعی شده هنری تولید و تبلیغ شود که افکار رژیم را ترویج کند. در کنار این برنامه‌ریزی درسی وقتی به سیاست‌های کلی رژیم می‌نگریم، با تشکیل کانون‌ها و فرهنگ‌سرای ادبی و هنری درصدد ثبت و شناساندن هنر ملل ایران به‌عنوان هنر ایرانی بدون ذکر منبع هویتی هستند.

جایگاه معلمین

لازم است نسبت به جایگاهی که امروزه دولت ایران برای معلمین در نظر گرفته، و همچنین نقشی را که بعضی از معلمین در این راستا برای خودشان قائل شده‌اند، توجه نمود. رژیم ایران در راستای انقیاد و هدایت افکار جامعه، نظام آموزش و پرورش را به‌کار می‌گیرد، لذا معلمین را هم جهت پیاده نمودن اهداف خود تشویق نموده و همزمان آنها را آموزش می‌دهد. رژیم این اهداف را به طرق گوناگون دنبال می‌کند، به‌عنوان مثال با سازوکار گزینش و تاسیس دانش‌سراهای تربیت معلم، درصدد است تا کادرهای مجرب و وابسته به خود را پرورش دهد. همزمان عدم توجه کافی به تامین هزینه‌های معیشتی معلمین باعث شده تا بیشتر معلمین به شغل خود به‌عنوان یک رسالت اجتماعی و مقدس نگاه نکنند، بلکه به‌عنوان شغلی در جهت تامین نیازهای زندگی خود بدان می‌نگرند. امنیت شغلی آنها هم در گرو حرکت نمودن در چهارچوب تفکرات و دیکته و دوباره نمودن اندیشه و تفکرات نظام حاکم است. بنابراین معلمین بیشتر از آنکه درصدد رقابت برای پیش‌گامی در جامعه و تربیت دانش‌آموزان برای حضوری مؤثر در اجتماع باشند، در حال رقابت برای گرفتن بیشترین ساعات درسی و تدریس در مناطق مرفه و امتناع از رفتن به مناطق محروم هستند. این طرز تفکر نسبت به معلم بودن در نظام ایران، باعث شد که معلمی نه به مانند هنر، بلکه به مانند کسابت به آن نگریده شود. دایر نمودن کلاس‌های تخصصی و بنگاهداری و تاکسی‌داری، امروزه تبدیل به شغل اصلی معلمین شده است. در چنین سیستم آموزشی که ارزش کار معلمین را تضعیف نموده و موجب ناپایدار نمودن و عدم امنیت شغلی معلمین با استخدام‌های پاره‌وقت و موقت پنج ساله شده است؛ دیگر نمی‌توان از معلمین مانند پیشاهنگ تربیت اجتماعی به استثناء عده‌ای خاص، انتظار ارتقاء ارزش‌های اخلاقی را نمود. گسترش روزافزون جرایم دانش‌آموزان در مدارس و پخش مواد مخدر، بالا رفتن آمار تجاوزات جنسی معلمین به دانش‌آموزان، نشان از افت جایگاه معلم در درون جامعه است. بنابراین

مدیریت مدارس

جامعه انسانی در زمینه چگونگی بکارگیری امکانات خود و تامین نیازهای اعضایش، نیاز به سازوکارهای خاص خود را دارد. چگونگی تعیین و تصمیم‌گیری راجع به این سازوکارها چگونه است؟ در واقع بخش اصلی معمای مدیریت در این قسمت نهفته است. این مدیران چگونه انتخاب می‌گردند؟ تصمیمات خود را بر اساس کدام ملاک و معیاری اخذ می‌نمایند؟ و از همه مهم‌تر با کدام سازوکار، اعمال مورد نظارت قرار می‌گیرد؟ آیا مدیران از بالا منصوب می‌گردند یا از پایین و از بطن جامعه انتخاب می‌شوند؟ هرچند پرداختن به مقوله مدیریت و انواع آن در قالب این موضوع جوابگوی تمامی پرسش‌هایمان نمی‌باشد و احتیاج به یک بررسی مستقل و گسترده‌تری دارد، اما اشاره‌ای به مسئله مدیریت در مدارس را مهم می‌دانیم، چون نهاد آموزش و پرورش شالوده شکل‌دهی به جامعه می‌باشد و اگر بخواهیم شیوه‌ی مدیریتی درون جامعه را تغییر دهیم، بدون آماده نمودن ذهنیت جامعه امکان هیچ‌گونه تغییری نخواهیم داشت. هر رژیم سیاسی بر اساس دیدگاه‌های خود راجع به چگونگی اداره نمودن جامعه تحت نظرش، شیوه‌های مدیریتی خاص خود را وضع نموده است. در مقابل نهاد آموزش و پرورش که با طرز تفکر همین ایدئولوژی سازماندهی شده است، در واقع نقش بازتولیدی دارد و سعی می‌کند این شیوه‌ی مدیریتی را نهادینه نماید.

در نظام استبدادی ایران که بر اساس سیستمی مرکزیت‌گرا حرکت می‌نماید، نحوه شکل‌دهی به نظام آموزشی را هم بر همین اساس تنظیم نموده است. در حالی که کشور ایران دارای تنوع فرهنگی، اجتماعی و زبانی زیادی می‌باشد، اما کلیه دروس آن طبق دیدگاه مرکزیت‌گرایی و تک‌رنگی که همان مذهب رسمی شیعه و زبان فارسی می‌باشد تدوین شده است. با وجود ادعای رژیم مبنی بر بومی بودن آموزش و پرورش، اما این شیوه‌ی بومی نمودن تنها در محدوده‌ای خاص و در زمینه امکانات تکنیکی مانند؛ مدرسه‌سازی و استفاده از پرسنل‌های محلی می‌باشد. این در حالیست که مواد درسی آن بدون توجه به واقعیات اجتماعی، جغرافیایی، تاریخی و زبانی می‌باشند که در بخش‌های قبلی به آن پرداخته‌ایم.

قانون شوراهای آموزشی در سال ۱۹۸۶ در استان‌ها و شهرستان‌ها تشکیل گردید، اعضای این شوراها از امام جمعه، رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان، معاون پرورشی، رئیس شوراهای شهرستان، رؤسای مقاطع مختلف تحصیلی، رئیس شبکه بهداشت و سه تا پنج از والدین یا معتمدین محل می‌باشند. با توجه به ترکیب این شوراهای آموزشی که درصد بسیار کمی از آن را نیروی مردمی (سه تا پنج نفر) تشکیل داده،

را در میان دانش‌آموزان بازی می‌کنند. رژیم درصدد است تا نیروهای وابسته به خود را در ادارات استخدام کند، لذا در این وضعیت نه لیاقت و تخصص، بلکه میزان اثبات وابستگی به ایدئولوژی حاکم از طریق حضور فعال در بسیج سنجیده می‌شود.

مدرک‌گرایی و رابطه آن با قدرت

نظام دولتی علم‌گرایی را به اوج خود رسانید، به‌گونه‌ای که مدارک علمی جایگزین مقدسات گردیدند و نقش نهاد آموزش و پرورش را در تثبیت نهادهای قدرت پررنگ‌تر نمود. اگر در جامعه طبیعی آموزش و پرورش اعضای جامعه جهت آماده نمودن اعضا برای برعهده گرفتن نقش‌هایشان در درون جامعه صورت می‌گرفت، این‌بار آموزش و پرورش تبدیل به وسیله‌ای گردید جهت مشروعیت بخشیدن به نهاد قدرت. می‌توان گفت متولی شدن دولت در زمینه آموزش و پرورش بیشتر از آنکه در راستای فراهم نمودن امکانات برای همه جامعه در زمینه دسترسی به علم و دانش باشد، در واقع گسترده نمودن نقش مدارک علمی می‌باشد که از طریق نهادهای وابسته به خود ارائه می‌شوند. بدین صورت امروزه کاری کرده‌اند تا برای انجام کوچک‌ترین امور عادی روزمره، داشتن مدرک در زمینه‌ی مربوطه به‌عنوان یک شرط اساسی تبدیل شود. مدرک‌گرایی در کشوری چون ایران تبدیل به یک معضل عمده شده و هرکسی درصدد است تا به هر قیمتی که شده به یک مدرک علمی دست یابد.

در نظام ایران نهاد آموزش و پرورش تبدیل به دستگاه مناسبی برای سرمایه‌گذاری عده‌ای سودجو گردیده که در رأس حکومت قرار گرفته‌اند. می‌توان گفت دانشگاه آزاد در اکثر شهرها و شهرستان‌های کوچک و بزرگ کشور تبدیل به بنگاهی چند منظوره شده است که تحت نام نشر علم و دانش، چندین هدف دیگر را دنبال می‌نمایند. امروزه سیاست مدرک‌گرایی که به‌وسیله دولت دنبال می‌شود، موجب بالا رفتن سطح داندگان مدارک و همراه با آن افزایش سطح توقعات جامعه گردیده است. اما چون این سیاست هم‌ردیف با توسعه دیگر نهادها صورت نگرفته و مدارک علمی منطبق با نیازهای جامعه نمی‌باشد، به معضلی در راه توسعه و رشد اجتماعی تبدیل شده است. اهتمام به مدرک‌گرایی بدون توجه به نیازهای جامعه و هم‌زمان بدون توجه به کیفیت علمی، به‌عبارت دیگر در نظر گرفتن کمیت به جای کیفیت به‌عنوان شاخص رشد و توسعه علمی کشور، سیاستی بود از طرف دولت تا بدین وسیله رژیم کنونی خود را به نسبت رژیم قبلی و دیگر دولت‌های رقیب، توسعه یافته نشان دهد. در واقع بیماری مدرک‌گرایی امروزه تبدیل به معضلی بزرگ شده است که توسط سیاست‌های دولت از طریق آموزش و پرورش اجرا می‌گردد.

نیازهای بومی، در واقع مشارکت دادن والدین دانش‌آموزان در امور مدارس تنها در حول و حوش تامین مالی مدارس صورت گرفته است و این گلایه‌ای است که اکثر والدین در حین شرکت در جلسات اولیاء و مربیان مدارس داشته‌اند، به‌گونه‌ای که بیشتر والدین تحت عناوین متفاوتی از حضور در این جلسات امتناع می‌ورزند. اگر بخواهیم از بعد دیگری مدیریت مدارس را مورد توجه قرار دهیم مربوط به رابطه معلم و شاگرد و فضاهای آموزشی است که در مدارس حاکم می‌باشد که شامل نحوه‌ی برخورد با دانش‌آموزان و میزان مشارکت‌دهی آنها در اداره‌ی مدارس و علاوه بر این‌ها جو حاکم بر مدارس می‌باشد که در زمینه شکل‌دهی به شخصیت دانش‌آموزان مؤثر می‌باشد. نظام آموزشی ایران در طول صد و بیست سال گذشته بیش از ده بار تغییر کرده، به‌عبارت دیگر در هر دوازده سال یک بار تغییر کرده است، بدین صورت کلیه دانش‌آموزان ایرانی در طول تحصیل حدود یک یا دو بار تغییر در سیستم آموزشی مواجه هستند که این شیوه‌ی تغییر چون براساس برنامه‌ی منظم و طرح‌ریزی شده صورت نگرفته و بر اساس آزمون و خطا صورت گرفته، چالش‌های گوناگونی بوجود آورده است. تاکید بر دروس حفظیاتی و عقیدتی همیشه موجب ایجاد وضعیتی دگماتیک هم در معلمین و هم در دانش‌آموزان گشته و از رشد استعدادها و دانش‌آموزان به‌صورت طبیعی ممانعت گردیده است. در کنار آن حاکم بودن دیدگاه سوبژ - ابژهای در بین معلم و شاگرد، از ایجاد رابطه‌ای صمیمانه بین آنها جلوگیری نموده است. معلمین با شدت و براساس تحکم و با دانش‌آموزان خود برخورد نموده‌اند و سعی داشته‌اند به جای ایجاد فضای دیالوگ و پرسش و پاسخ بین معلم و شاگرد، بیشتر دیدگاه‌های خود را بر شاگردان تحمیل نموده‌اند، این شیوه‌ی برخورد حاصل واقعیتی است که در طول زمان با تاکید بر حفظ نمودن و بدون جواب به این سؤال که چرا و برای چه؟

می‌توان به میزان دموکراتیک بودن سیستم آموزش و پرورش پی‌برد. کلیه اعضای این شورا به‌صورت انتصابی می‌باشند که در واقع نمایندگان دولت از ارگان‌های مختلف و همزمان نماینده ولایت فقیه یا امام جمعه می‌باشند. از عمده مشکلات مدیریت آموزشی به این موضوع برمی‌گردد که دولت به عنوان حاکم، خود را متولی آموزش و پرورش جامعه به‌عنوان (ابژه) می‌داند؛ یعنی در واقع دولت برای جامعه چنین حق و توانایی را قائل نمی‌شوند که می‌تواند براساس نیازهای خود نیروهای مورد نیاز را برای اداره جامعه و برآورده نمودن مایحتاج آموزش دهد، این دولت است که نیازهای جامعه را تعیین نموده و نیروهای لازم را براساس جایگیری در این پست‌ها پرورش می‌دهد.

در بعضی از کشورها که میزان مشارکت مردم در اداره جامعه از طریق نهادهای آموزشی گسترده‌تر می‌باشد، مدیریت‌های بومی در زمینه آموزش و پرورش و تدوین دروس آموزشی برای مدارس نقش برجسته‌ای دارند. برای نمونه در ژاپن نه سال آموزش ابتدایی به طور کلی وابسته به مدیریت محلی می‌باشد. چهل درصد دبیرستان‌ها مربوط به مدیریت شهری می‌باشند. بدین صورت می‌توان گفت که خدمات فرهنگی و آموزشی در کشورهای دموکراتیک از وظایف اساسی شهرداری‌ها می‌باشد، به‌ویژه در بعضی از این کشورها آموزش‌های مربوط به قبل از مدرسه، ابتدایی و متوسطه و همچنین آموزش‌های حرفه‌ای توسط مدیریت محلی صورت می‌گیرد. در حالی که کشورهای دموکراتیک از لحاظ مدیریت مدارس و تدوین دروس آموزشی نقش عمده‌ای را به مدیریت‌های محلی و بومی تفویض نموده‌اند، در ایران شهرداری‌ها تنها در زمینه فضاهای آموزشی نقش دارند و وظایف شوراها را این چنین تعیین نموده‌اند:

۱- اعتبار بخشیدن به اصول و سیاست‌های مالی و بودجه مدارس

۲- اخذ مالیات‌های آموزشی

۳- تقسیم ثروتمندان جهت احداث مدارس غیرانتفاعی

۴- تقسیم و توزیع بودجه دولت برای آموزش در میان فضاهای آموزشی

۵- ایجاد تسهیلات برای احداث مدارس غیر انتفاعی

۶- برنامه‌ریزی جهت تهیه و تجهیز فضاهای آموزشی

۷- گسترش آموزش عمومی و ثبت نام کلیه کودکان

۸- سازماندهی آموزش فنی و حرفه‌ای و کار و دانش

همچنان که ملاحظه نمودیم بیشتر وظیفه این شوراهای بومی در تهیه و تامین بودجه برای فضای آموزشی است نه در شیوه و نحوه‌ی تدوین دروس آموزشی بر اساس

سیستم دولت - ملت که آموزش را در انحصار دولت‌ها قرار داده بود و چنین حقی را به دولت‌ها می‌داد تا براساس نیازها و خواسته‌های خود سیستم آموزشی را پایه‌ریزی نماید و همزمان براساس طرز تفکر و ایدئولوژی رسمی مواد درسی را تنظیم کرده و جامعه را در راستای منافع خود آموزش می‌دهد. کنفدرالیسم دموکراتیک با شعار جامعه برای جامعه و نه کس دیگری، موضوع آموزش و پرورش بومی را پیش کشیده و خواهان آن است تا جامعه خود را براساس نیازهای آموزشی تنظیم نماید. هدف از آموزش و پرورش در دستگاه دولت، قرار گرفتن این نهاد در راستای منافع و تفکرات آن است. دولت مدیریت نهادمندی است که سعی در نظارت و حاکمیت بر جامعه دارد. نهاد آموزش و پرورش دولتی و قدرت‌مدار، سعی در بازتولید این دیدگاه فکری نموده است. دیدگاه مرکز- پیرامون انسان مرکز- طبیعت پیرامون، مرد مرکز- زن در پیرامون، دولت مرکز-جامعه در پیرامون و... هرچند در این پروسه تاریخی چند هزارساله دولت و به‌طورکلی سیستم اقتدارگرا سعی نمود، آموزش و پرورش را به انحصار خود درآورد. این موفقیت در دوران معاصر و طبق گفته‌ی هگل «جایگزینی دولت به‌جای خدا» برای انسان معاصر صورت گرفت. دولت - ملت نقش بسزایی در این رابطه دارد. با رشد علم بر پایه تجربه‌گرایی و کشف قوانین طبیعت، علوم انسانی هم تحت تاثیر این قوانین و با دیدگاهی اثبات‌گرایانه، درصدد کشف قوانین اجتماعی برآمد. دولت با استفاده از این دیدگاه فکری درصدد مهندسی اجتماعی برآمد و اقدام به کادرسازی جهت رسیدن به این هدف و ابزار نمودن فرد کرد. کنفدرالیسم دموکراتیک مخالف آموزش نیست، بلکه برعکس، بیشتر از هر سیستمی آموزش و پرورش را برای جامعه ضروری و لازم می‌داند. ضرورتی که در اصل بنیاد این سیستم را شکل می‌دهد؛ یعنی می‌توان از کنفدرالیسم دموکراتیک سخن به میان آورد در حالی که به آموزش جامعه توجه نداشته و برنامه‌ای برای آن تنظیم ننموده باشد. مگر جامعه‌ی کنفدرالی را می‌توان متصور نمود که هدفش اداره جامعه توسط خود جامعه نباشد. جایی که نه

آزاداندیشی

نظام
آموزشی
بومی

خلاصه آموزش و پرورش بومی درصدد رفع این تناقضات است. از جغرافیای بومی و تدریس بحث نموده بودیم و شاید باشند بعضی‌ها که بگویند مگر یاد گرفتن نام چند کوه و دره و رود اهمیت این همه جنگ و دعوا را دارد؟ باید بگویم اگر تنها فرض بیان این نام‌ها باشد، باز به‌عنوان میهن(نیشتمان) لانه‌ای که در آن بزرگ شده‌ایم، بیشتر از این هم اهمیت دارد. مگر ندیده‌ای پرنده‌ای چگونه از لانه خود در برابر اشغالگران دفاع می‌نماید. از این گذشته همین نام‌ها و اسامی تشکیل دهنده هویتی است که تاریخ و فرهنگ‌مان برپایه آن شکل گرفته است. اگر جوان‌های روستایی مسیر رودخانه سیروان از اهمیت جغرافیای سیروان و تاثیر آن بر شکل‌گیری هویت چند هزارساله هورامان آگاهی داشتند و براساس آن آموزش می‌دیدند، آیا به این آسانی حاضر بودند روستاهایشان را در ازای مقدرای پول ترک نمایند و طبیعت دره‌های سیروان، حوزه هویت‌بخشی به ملتی را بدین آسانی در میان اشغالگرانی که تحت عنوان سدسازی و عمران به منطقه یورش برده‌اند را رها سازند؟! خیر به نظر تو درک و شعور پیرمرد روبروی از جغرافیای هویت بیشتر است یا شورای همان روستا که جوانیست بریده از جغرافیا و میهن، پیرمردی که با چشمانی اشکبار و گریان بر نابودی روستایش، باغ انارش با گلویی پر از بغض نظاره می‌کند و در مقابل شورای جوان آبادی که از درخت انار در هویت‌شناسی هورامان هیچ اطلاعی ندارد و در مقابل مبلغی ناچیز پیش‌قراول مهندسین سدساز(اشغالگران) شده و با دست خود تیشه به ریشه‌اش می‌زند و درخت‌های انار را قطع می‌کند.

آموزش و پرورش بومی یعنی جامعه خود مسئول آموزش خود باشد، این خودمسئولی به معنای هرج و مرج در سیستم آموزشی نیست، یعنی جامعه خود کمیته‌های آموزشی را تشکیل دهد و براساس نیازهایش موارد درسی را تنظیم نماید. شهروندان را برای خدمت به جامعه تربیت نماید، نه تبدیل به مزرعه‌ای شود برای رشد و پرورش کادر برای دولت. مطمئناً اگر هورامان و مریوان و به طور کلی مناطق کوردنشین دارای آموزش و پرورش بومی خود می‌بودند به فرزندانشان اهمیت حوزه سیروان و پاسداری از آن را آموزش می‌دادند، از درخت انار و جایگاهش در هورامان به‌عنوان میوه‌ای مقدس حرف می‌زدند، به جوانان یاد می‌دادند که چگونه در مقابل نابودی روستاهایشان ایستادگی نمایند. وقتی از

کسی رهبر مادام‌العمر و نه جامعه رمه‌ای در خدمت وی. بدین‌صورت در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه‌ای فعال و سازمان یافته وجود دارد، به‌گونه‌ای که همه مردم در زمینه تصمیم‌گیری و مدیریت جامعه صاحب رای بوده و می‌توانند در سطوح مختلف مدیریتی جای گیرند. بدین صورت رهبریت و مدیریت مانند شغلی بلامنازع در دست عده‌ای خاص نیست.

وقتی می‌گوییم آموزش بومی، نه بدان معنی که توسط ابزارها و نیروی انسانی بومی و در ساختمان‌های بومی تفکر مرکز را به ما آموزش دهند، یعنی من که در مریوان یا هورامان زندگی می‌کنم بدانم و یادم بدهند که مثلاً زربیار چقدر مساحت دارد یا اهمیت آن را در محیط‌زیست منطقه برایم تشریح نمایند. انواع درخت‌های بلوط و مازو را بشناسم و ویژگی‌های کوه‌ها، تپه‌ها و دشت‌ها را بدانم. وقتی که کتاب جغرافیای خود را باز می‌کنم به‌جای چشم‌اندازهای زنجیره کوه‌های البرز و کوه دماوند و علم‌کوه و غیره چشم‌اندازهایی از شاهو، کوسالان و قله‌برد و دالاهو را ببینم، منظره‌ای از جنگل‌های از اطراف مریوان عکسی از انواع پوشش‌های گیاهی هورامانات، به‌عبارتی دیگر من می‌خواهم قبل از هر چیزی زبان مادریم را فراگیرم، میهنم را بشناسم و تاریخم را بدانم.

تدریس به زبان مادری

زبان مادریم را ممنوع اعلام کرده‌اند، اما در دانشگاه یعنی دوازده سال بعد دو واحد درس اختیاری جهت آموزش به زبان کوردی را درج نموده‌اند. اجازه می‌دهند مجله و روزنامه به زبان کوردی چاپ شود، تناقضی آشکار! مثل این است ریشه‌های درختی را قطع نمایند و بعد بخواهند با پاشیدن آب بر روی شاخ و برگش آن را شاداب نمایند، یا زبانش را قطع می‌کنی و می‌گویی آواز بخوان، پایش را قطع می‌کنی بعد می‌گویی در مسابقات دو میدانی قهرمان شو!! به‌طور ساده و

آموزش بومی حرف می‌زنیم یعنی آگاه نمودن مردم همان جامعه نسبت به تاریخ، فرهنگ و زبان و پرورش آنها براساس حفظ و نگهداری از میراث گذشته‌گان است. تاریخ ادبیات فارسی از اول تا آخر حفظیم، سعدی، حافظ، عطار و خاقانی و رودکی را خوب می‌شناسیم. شعر و ردیف و قافیه، همه را می‌دانیم. اما می‌دانیم خانای قبادی، مولوی کورد، بیسارانی، قانع، نالی و ملاخدر روار و ملاپیشان و صیدای هورامی، کی هستند، چکاره بوده‌اند و شعرهایشان چه مضمونی داشته‌اند؟ مجسمه‌های مستوره اردلان و بیسارانی را در سطح شهر نصب می‌کنیم، اما در هیچ یک از کتاب‌های درسی خط یا پاراگرافی راجع به آنها نخوانده‌ایم. جامعه نیز مانند طبیعت رنگین است و من نمی‌خواهم تنها رنگ خاکستری را بشناسم، می‌خواهم رنگ سرخ را مانند سرخ بشناسم، سبز را چون سبز و زرد را مانند آفتاب و آبی را همچون آسمان. آموزش و پرورش برای همه، برای بلوچ، بلوچی برای آذری، آذری برای لور، لوری و برای فارس، فارسی و بگذارید در کردستان نیز لهجه‌هایش با همان شیرینی خود آواز سر دهند، کلهری، سورانی، هورامی، کرمانجی و... چرا می‌خواهیم هر چیزی را خاکستری کنیم مگر از این رنگ که تشنه جنگ و پرخاش است، خسته نشده‌اید؟

سیستم خودمدیریتی کنفدرال بر مبنای مشارکت همه‌ی افراد اجتماع در بساخت جامعه تاکید دارد؛ به آموزش از نظرگاه پرورشی می‌نگرد. سیستم آموزشی بایستی در بطن و متن جامعه و نه خارج از آن صورت گیرد و رسالت اصلی آن، پرورش انسان‌های آزاد و اندیشمند است. جامعه با مشارکت اعضای خود، نهادهای آموزشی را و بر اساس نیازهایش محتوا و فضای آموزشی را شکل می‌دهد. این به معنی خارج نمودن آموزش از انحصار دولت می‌باشد. همه ما تجربه آموزش دولتی را داریم، یادگیری داده‌هایی که بخش فراوانی از آن هیچ‌گاه در زندگی روزانه ما کاربردی ندارد. آموزشی که به دلیل دیدگاه مرکزگرایانه و هموژن دولت همواره با محیط واقعی جامعه‌ای که در آن زیست نمودیم، تعارض داشت. چه از لحاظ زبانی و چه از لحاظ باور داشته‌ایمان. بین صورت علم در احصار جبر نوشتار قرار گرفته است به‌گونه‌ای که جامعه تجربیات و باورداشت‌های خود را که حاصل نسل‌ها تجربه بود، به سخره گرفته است.

اعتقاد به این مسئله که دولت‌ها از روی خیرخواهی درصد ارائه نمودن امکانات آموزشی می‌باشند، اعتقادی اشتباه است. چون در طول تاریخ ثابت شده است که دولت‌ها به دو شیوه سعی در محروم نمودن جامعه از نیروهای جوان خود نموده‌اند. ۱- از طریق نابود کردن افراد نامدار و برجسته، به‌گونه‌ای که نتوانند تجربیات خود را به نسل نوین منتقل نمایند و بدین صورت رابطه گذشته و آینده را قطع می‌نمایند. ۲- از طریق آموزش و پرورش سعی دارند کودکان و نوجوانان را براساس تمایلات خود شکل دهند و بدین ترتیب باز هم موجب از خودبیکانگی جوانان و نسل نوین نسبت به هویت تاریخی خود گردند.

آموزش بومی حرف می‌زنیم یعنی آگاه نمودن مردم همان جامعه نسبت به تاریخ، فرهنگ و زبان و پرورش آنها براساس حفظ و نگهداری از میراث گذشته‌گان است. تاریخ ادبیات فارسی از اول تا آخر حفظیم، سعدی، حافظ، عطار و خاقانی و رودکی را خوب می‌شناسیم. شعر و ردیف و قافیه، همه را می‌دانیم. اما می‌دانیم خانای قبادی، مولوی کورد، بیسارانی، قانع، نالی و ملاخدر روار و ملاپیشان و صیدای هورامی، کی هستند، چکاره بوده‌اند و شعرهایشان چه مضمونی داشته‌اند؟ مجسمه‌های مستوره اردلان و بیسارانی را در سطح شهر نصب می‌کنیم، اما در هیچ یک از کتاب‌های درسی خط یا پاراگرافی راجع به آنها نخوانده‌ایم. جامعه نیز مانند طبیعت رنگین است و من نمی‌خواهم تنها رنگ خاکستری را بشناسم، می‌خواهم رنگ سرخ را مانند سرخ بشناسم، سبز را چون سبز و زرد را مانند آفتاب و آبی را همچون آسمان. آموزش و پرورش برای همه، برای بلوچ، بلوچی برای آذری، آذری برای لور، لوری و برای فارس، فارسی و بگذارید در کردستان نیز لهجه‌هایش با همان شیرینی خود آواز سر دهند، کلهری، سورانی، هورامی، کرمانجی و... چرا می‌خواهیم هر چیزی را خاکستری کنیم مگر از این رنگ که تشنه جنگ و پرخاش است، خسته نشده‌اید؟